مرکز تحقیقات دار الحدیث

میراث حدیثی شیعه

دفتر بیستم

به کوشش

مهدی مهریزی علی صدرایی خویی

بسم الله العالم

پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ ٦

مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ ـ ، گردآورنده.
میراث حدیث شیعه: دفتر بیستم / به کوشش مهدی مهریزی و علی صدرایی خویی. ـ قم: دار الحدیث، ۱۳۸۸.
۵۶۷ ص. (پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ ۶)
ISBN : 978 - 964 - 493 - 455 - 1
چاپ اوّل : ۱۳۸۸.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. حدیث شیعه ـ مجموعه‌ها. ۲. احادیث شیعه ـ مجموعه‌ها. الف. صدرایی خویی، علی، ۱۳۴۲ ـ ، گـردآورندهٔ همکار. ب. عنوان.
۹م۹م/۴/۱۰۶ BP

میراث حدیث شیعه / ۲۰

به کوشش: مهدی مهریزی و علی صدرایی خویی

تحقیق: مرکز تحقیقات دارالحدیث
امور اجرایی: مهدی سلیمانی آشتیانی
ویراستار: قاسم شیرجعفری
صفحه‌آرایی: سید علی موسوی‌کیا

ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث
چاپ: اول / ۱۳۸۸
چاپخانه: دارالحدیث
شمارگان: ۱۰۰۰
قیمت: ۶۵۰۰ تومان

سازمان چاپ و نشر

دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، نبش کوی ۱۲ پلاک ۱۲۵ تلفن: ۷۷۴۰۵۲۳ ۰۲۵۱ / فاکس: ۷۷۴۰۵۷۱ ۰۲۵۱ / ص.پ ۴۴۶۸ / ۳۷۱۸۵

نمایشگاه و فروشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم): ۷۷۴۰۵۴۵ ۰۲۵۱

فروشگاه شماره «۲» (شهر ری، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام صحن کاشانی) تلفن: ۵۵۹۵۲۸۶۲

فروشگاه شماره «۳» (مشهد مقدس، چهارراه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینهٔ کتاب، طبقهٔ همکف) تلفن: ۳ـ ۲۲۴۰۰۶۲ ۰۵۱۱

فروشگاه شماره «۴» (مشهد مقدس، میدان تختی، خیابان شهید اسدالله زاده، نرسیده به چهار راه پل خاکی، سمت چپ، ساختمان کوثر) تلفن: ۸۴۲۶۳۳۲

http://www.hadith.net
hadith@hadith.net

ISBN : 978 - 964 - 493 - 455 - 1

* کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است *

منهاج الحقّ واليقين في تفضيل عليّ أمير المؤمنين على سائر الأنبياء والمرسلين

سيّد وليّ بن نعمة الله حسيني رضوی حائری (قرن ۱۰ ق)

تحقیق: عبد الله غُفرانی

درآمد

نویسندهٔ کتاب

گرد آورنده، خود را در مَطلع این کتاب و آثار دیگرش «ولیّ بن نعمة الله حسینی رضوی حائری» نامیده است. بنابراین، ضَبطِ مرحوم خوانساری که نام کوچکِ مؤلّف را با پَسوندِ الله «ولیّ الله» آورده، اشتباه است.[۱]

سبب اشتهار وی به حائری نیز به گفتهٔ خودش، سکونت در کربلای مُعلّا است.[۲]

وی، با این که از دانشمندان شیعیِ اهل حدیث در سدهٔ دهم هجری و از هم‌روزگارانِ پدر شیخ بهایی و دیگر شاگردانِ شهید ثانی بوده، امّا از گزارش احوال و اَدوارِ زندگی‌اش دانسته‌های روشنی در دست نیست. شرح‌حال‌نگاران، از تاریخ ولادت و درگذشتِ او و همچنین از شمارِ اساتید، شاگردان و نزدیکانش یادی نکرده و فقط به ستایشِ

---

۱. روضات الجنّات، ج ۸، ص ۱۷۹. این تصحیف، در جاهایی از کتابِ الذریعة نیز دیده می‌شود.

۲. نگر: أعیان الشیعة، ج ۴، ص ۲۷۲، به نقل از دو کتاب تحفة الملوك و مصباح الزائرین از آثار مؤلّف.

وی با القاب و اوصافِ والا بَسنده نموده‌اند.

عمر رضا کحّاله، با استفاده از منابعِ دیگر، مؤلّف را به سال ۹۸۱ق در بَند حیات دانسته[۱] و شیخ حرّ عاملی درباره‌اش گفته است:

السيّد وليّ بن نعمة الله الحسيني الرضوي الحائري، كان عالماً فاضلاً صالحاً محدّثاً[۲].

آقا بزرگ تهرانی، دست‌نوشتی از کتاب منهاج اليقين في شرح نهج المسترشدين[۳] نزد مرحوم سَماوی[۴] دیده که آن را «نعمة الله حسینی ابن محمّد» در ماه ذی حجّهٔ ۹۸۰ق تحریر کرده است[۵]. احتمال ضعیفی است که این کاتبْ پدر مؤلّفِ ما باشد.

همچنین از مؤلّف، آثار متعدّدی به تازی و فارسی بر جای مانده که آنها را در این جا می‌شناسانم:

۱. أنوار السرائر ومصباح الزائر؛

به فارسی، در فضایل پیشوایان معصوم و زیارت‌هایشان، ساختهٔ ۹۸۱ق.[۶] افندی، آن را در اِسترآباد دیده است[۷]. دست‌نوشتی هم در کتاب‌خانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی از آن دیده‌ام.

۲. تحفة الملوك الذي هو خير من الذهب المسكوك؛

تهرانی، موضوعات آن را چنین برشمرده است: مقدّمة في التفكّر في

---

۱. معجم المؤلّفين، ج ۱۳، ص ۱۶۹؛ همچنین نگر: الذريعة، ج ۱۸، ص ۱۶۶.

۲. أمل الآمل، ج ۲، ص ۳۳۹.

۳. این کتاب گزارشی است بر یکی از آثار کلامی علّامه حلّی (در گذشتهٔ ۷۲۶ق) موسوم به نهج المسترشدين که فرزند برومندش فخر المحقّقين (درگذشتهٔ ۷۷۱ق) به قلم آورده است.

۴. محمّد سماوی (در گذشتهٔ ۱۳۷۰ق) از أدبا و دانشمندان شیعیِ سرزمین عراق بود که اشتیاق فراوانی به گردآوری و استنساخ آثار مکتوب پیشینیان داشت. برای گزارش حالَش، نگر: پیش‌گفتارِ کامل سلمان جبوری بر تحقيق الطليعة من شعراء الشيعة اثرِ سماوی، طبع دار المؤرّخ العربي، بیروت.

۵. إحياء الداثر، ص ۲۲۶.

۶. الذريعة، ج ۲، ص ۴۲۹. تاریخ ۹۸۱ ظاهراً مربوط به كنز المطالب باشد. ر.ک: الذريعة، ج ۱۸، ص ۱۶۶.

۷. رياض العلماء، ج ۵، ص ۲۸۷.

صنائع الله تعالى، وثمانية أبواب، وخاتمة: ١. في حقيقة الدنيا وفنائها، ٢. في محاسبة النفس، ٣. في ذكر الموت، ۴. في الحشر، ۵. في أحوال الملوك الماضين، ۶. في حُسن العدل، ٧. في قُبح الظلم، ٨. في حُسن الحلم، والخاتمة في التواضع[١].

همچنين آن را نزد شيخ عبد الكريم عطّار در شهر كاظمين ديده، و دست‌نوشتِ كتاب‌خانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ـ شهيد مطهّری كنونی ـ را نيز ياد آور شده است[٢].

٣. دُرر المطالب وغُرر المناقب في فضائل عليّ بن أبي طالب عليه السلام؛

افندی، دست‌نوشت آن را در تبريز ديده[٣] و سيّد محسن امين وجود نسخهٔ آن را در نجف اشرف گزارش داده است.[۴]

۴. العسل المصفّى في فضل الصلاة على النبيّ المصطفى صلى الله عليه وآله؛

در هشت باب، دست‌نوشت آن در كتاب‌خانهٔ سركار آصفيّه نگهداری می‌شود[۵].

۵. كنز المطالب في فضائل عليّ بن أبي طالب عليه السلام؛

آن را به شمارِ نام‌های نيكوی پروردگار، در نود و نه باب ساخته و در آن منقولاتی از كتاب المعراج اثر گُم شدهٔ شيخ ابو جعفر صدوق (در گذشتهٔ ٣٨١ق) و مصباح الأنوار آورده است.

كسانی همچون مير محمّد اشرف در فضائل السادات، حرّ عاملی در إثبات الهداة و نويسندهٔ الدمعة الساكبة، اين اثر را داشته و از آن نقل روايت كرده‌اند[۶].

---

١. الذريعة، ج ٣، ص ٢٧٢.

٢. همان، و نگر: فهرست كتاب‌خانهٔ سپهسالار، ج ٣، ص ٣٧٧.

٣. رياض العلماء، ج ۵، ص ٢٨٧.

۴. أعيان الشيعة، ج ١٠، ص ٢٨٠. وی در اين جا احتمال يكی بودنِ اثر مزبور را با كتاب ديگرِ مؤلّف موسوم به كنز المطالب داده است.

۵. فهرست كتب قلمی آصفيه، ج ٣، ص ۴١۶.

۶. الذريعة، ج ١٨، ص ١۶۶؛ رياض العلماء، ج ۵، ص ٢٨٧؛ فهرستگان نسخه‌های خطی حديث و علوم حديث ←

۶. مجمع البحرين في مناقب السبطين الحسن والحسين عليهما السلام؛
در بیست و پنج باب، دست‌نوشتِ آن به شمارهٔ ۶۱۴ در کتاب‌خانهٔ مرکزیِ دانشگاه تهران موجود است. این دست‌نوشت از شمارِ پیشکش‌هایِ استاد فقید سیّد محمّد مشکات بوده است[۱].
۷. مصباح الزائرين؛
به فارسی، در فواید و فضایل زیارت امام حسین علیه السلام. آن را در بیست و پنج باب برای شاه تهماسب صفوی ساخته است[۲].
۸. منهاج الحقّ واليقين؛
اثر حاضر، که درباره‌اش سخن خواهیم گفت.

شناخت کتاب

نام کاملِ کتاب در دست‌نوشته‌ها و همچنین دیباچهٔ متن، به صورت: منهاج الحقّ واليقين في تفضيل عليّ أمير المؤمنين على سائر الأنبياء والمرسلين آمده است. حرّ عاملی، کَنتوری و آقا بزرگ تهرانی هم به همین شکل از آن نام برده‌اند[۳].
مؤلّف، این کتاب را در پیامَدِ جریانِ بحثی که پیرامَنِ برتری امیر مؤمنان بر پیامبران علیهم السلام یا برتریِ ایشان بر آن حضرت بوده و دانشیان در این باره دیدگاه‌های متفاوتی داشته‌اند، به خواستاریِ دوستش مولی خواجه علی آملی / ابو طالب آملی نگاشته، و وی را بَسی ستوده است.
شاید این طالبایِ آملی همانی باشد که میرزا عبد الله افندی درباره‌اش

↔ شیعه ج ۵، ص ۳۶۰ـ۳۶۱.
۱. نگر: فهرست نسخه‌های اهدایی مشکوة به دانشگاه، ج ۳، ص ۱۵۱۷؛ این رساله در میراث حدیث شیعه، دفتر چهارم، با تحقیق قاسم شیرجعفری به چاپ رسیده است.
۲. الذریعة، ج ۲۱، ص ۱۰۸.
۳. نگر: أمل الآمل، ج ۲، ص ۳۳۹؛ کشف الحجب والأستار، ص ۵۶۵؛ الذریعة، ج ۲۳، ص ۱۵۹.

چنین نگاشته:

المولى عليّ الآملي، كان من أجلّة العلماء والفقهاء، ويروي عن الشيخ أبي الحسين محمّد الحلّي، عن شرف الدين المكّي، عن الشيخ مقداد، ويروي عنه المولى حسين [بن] عبد الحقّ الإلهي الأردبيلي وقرأ عليه على ما صرّح به المولى الإلهي المذكور في أوائل حاشيته على قواعد العلّامة، وقال في مدحه: فممّن أخذنا العلم الشرعيّ عنه العالم الزاهد عليّ الآملي.

وظنّي أنّه مذكور في مطاوي هذا الكتاب على نهج آخر، فلاحظ. لكن لا يخفى أنّه ليس الآملي صاحب نفائس الفنون. نعم، يمكن أن يكون هو الشيخ عزّ الدين الآملي الذي كان معاصراً للشيخ عليّ الكركي وشريكاً معه في القراءة على الشيخ عليّ بن هلال الجزائري.

ويخدشه أنّ المولى حسين الإلهي المذكور كان معدوداً من أكابر العلماء في عصر الشيخ عليّ، فكيف يكون تلميذاً لمن كان شريك الدرس مع الشيخ عليّ؟ فتأمّل[1]!

انطباق احتمالیِ وی با عزّ الدین آملی که در یادداشت افندی بدان اشارتی رفته، به تمامی مخدوش و ناپذیرفته است؛ زیرا عزّ الدین که از هم‌روزگارانِ کَرکی بوده، در دیباچهٔ گُزارهٔ فارسی‌اش بر نهج البلاغة از خود به «جعفر فرزند شمس الدین» یادکرده است[2]. در موارد دیگر نیز، برای او نامی بجز جعفر نیامده است.

به هر روی، مؤلّف کتابش را در چهارده مطلب، بخش ساخته و در طیِ آن با بهره‌گیری از نُصوصِ گونه‌گونِ حدیثی به دُرستیِ این بینش

---

١. رياض العلماء، ج ٣، ص ٣٢٤ـ٣٢٥.

٢. ثُلث اوّلِ این گزاره سال‌ها پیش به اهتمام مرحوم تقی بینش به چاپ رسید، ولی از آن جا که تلاشِ آن مرحوم علیٰ رغم دیگر پژوهش‌های گران‌قدرَش از کاستی‌ها و اشکالاتِ متعدّدی برخوردار است، تصحیح متن کاملِ این کتاب ارجمند را بر پایهٔ دو دست‌نوشت کهنِ کتاب‌خانهٔ آستان قدس رضوی و مدرسهٔ شهید مطهّری تهران به دست گرفته‌ام، إن شاء الله تعالى.

که امیر مؤمنان امام علی ﷺ بر همهٔ پیامبران ـ بجز رسول اکرم ﷺ ـ برتری دارد و سرآمَدِشان به شمار می‌رود، پافشاری نموده است.

پس از وی، مهذّب الدین احمد بصری، یکی از شاگردانِ مبرّز شیخ حرّ عاملی، روایات دیگری در این زمینه که مؤلّف نیاورده بود را استدراک نمود و به گرد آوری آنها در کتابی موسوم به المنهج القویم پرداخت[1]. آقا بزرگ تهرانی دربارهٔ این کتاب نوشته است:

المنهج القويم في تفضيل الصراط المستقيم عليّ ﷺ على سائر الأنبياء والمرسلين سوى نبيّنا ذي الفضل العميم، للشيخ مهذّب الدين أحمد مِن أفاضل تلاميذ الحرّ العاملي، وصاحب فائق المقال في الحديث والرجال[2] الذي فرغ منه سنة خمس و ثمانين وألف.

حكاه [صاحب] نجوم السماء عن تذكرة العلماء، ورأيته عند الشيخ محمّد عليّ الحائري نزيل سُنقُر.

أوّله: الحمد لله الذي أنعم علينا بالوجود بعد العدم، وفضّلنا على كثير ممّن خلق من الأُمم... وذكر في أوّله: إنّي رأيتُ في هذا الباب كتاب منهاج الحقّ واليقين في تفضيل عليّ أمير المؤمنين على سائر الأنبياء والمرسلين للسيّد وليّ بن نعمة الله الحسيني الرضوي الحائري، لكنّه ترك كثيراً من أحاديث الباب، فذكرتُ أنا جملة منها في هذا الكتاب.

والنسخة بخط الشيخ الناصر بن الحسن بن محمّد، فرغ من الكتابة في سنة ۱۱۲۱ للهجرة[3].

بررسی منابع کتاب

مؤلّف به‌خاطر کوتاه گوییِ معهودی که داشته، از یاد کرد اسانیدِ

---

۱. برای گزارش حالش، نگر: مصفّی المقال، ص ۵۰.

۲. این اثر ارزشمند اخیراً در تهران و قم به چاپ رسیده است.

۳. الذریعة، ج ۲۳، ص ۱۹۷. در حال حاضر این نسخه که به احتمال زیاد منحصر به فرد است در کتاب‌خانهٔ مرحوم آیة الله طبسی حائری در قم نگهداری می‌شود، تصویری از آن نیز در اختیار این جانب است.

روایات، رو برتافته و آنها را به شکل اِرسال درآورده است. وی با به کارگیریِ این شیوه، از بهره‌یابی کامل و اندازهٔ ارزشِ کارَش کاهیده؛ امّا در عِوَض، با شناساندنِ منابعی که از آنها استفاده نموده، کاستی مزبور را در پَرتوِ چنین امتیازی کمرنگ ساخته است.

بخش در خورِ توجّهی از منابع یاد شده ـ که بعضاً از آثار عامّه وبجز شیعهٔ امامیّه‌اند ـ از شمار کتاب‌های پُر آوازه‌ای است که در روزگار مؤلّف رَواجی داشته و انتسابِ آنها به نویسندگانشان بدون تردید تلقّی می‌گردیده است. در این میان، نام منابع کهنی همچون کتاب گران‌بهای المعراج تصنیف شیخ ابو جعفر صدوق نیز به چشم می‌خورد که نسخه‌اش امروزه وجود ندارد.

بخش دیگری از آنها که در این‌جا اندکی به بررسی شان می‌پردازم، آثار نادر و ناشناخته و یا کتاب‌هایی است که از روی نادُرستی به مؤلّف دیگری منسوب شده‌اند و به گمانم مَنشأش دست‌نوشته‌های سَقیم و کم اعتبارِ آن آثار بوده که در دسترسِ مؤلّف قرار داشته است:

الف. کتاب‌های ناشناخته

۱. بعض کتب المناقب؛

گفتاوَردِ آن در کتاب‌های مناقبِ متداول دیده نشد.

۲. کتاب الدیلمي؛

ظاهراً مقصود، یکی از آثار شیخ ابو محمّد حسن بن ابی الحسن محمّد دیلمی دانشمند شیعیِ سدهٔ هشتم هجری بوده باشد. از وی، کتاب‌های إرشاد القلوب، أعلام الدین و غُرَر الأخبار برجای مانده است[۱].

۳. الکشکول؛

احتمالاً همان اثر ارزندهٔ الکشکول فیما جَرَیٰ علی آل الرسول است که به سال

۱. نگر: الذریعة، ج ۱، ص ۵۱۷ و ج ۲، ص ۲۳۸ و ج ۱۶، ص ۳۶؛ کشف الحجب والأستار، ص ۵۳ و ۳۹۲.

۷۳۵ق ساخته شده، و آن را تراویدهٔ قلم عارف صوفی مَنِش و دانشمند پارسایِ شیعی سیّد حیدر آملی (زنده در ۷۸۷ق)[۱] دانسته‌اند،[۲] ولی به قراینی باید از آنِ دیگری باشد. دست‌نوشت بسیار کهنِ این کتاب به خطّ عبد الله بن حسن بن محمّد نجّار مورّخ ماه شعبانِ ۷۶۲ق، روزگاری در کتاب‌خانهٔ شخصیِ استاد فقید عبد الحمید مولوی بوده و اکنون در کتاب‌خانهٔ دانشکدهٔ الهیّات و معارف اسلامی مشهد به شمارهٔ ۵۶۸ نگهداری می‌شود.[۳]

بررسی دُرستِ دیدگاه‌ها و داوَری‌های کتابوَرزان جهت شناختِ نویسندهٔ اصلیِ کتاب، مَجال دیگری می‌طلبد.

۴. غایة المطلوب؛

۵. المجتبی في توضیح أسرار المصطفی والمرتضی؛

از این دو کتاب، نشانی در منابعِ کتاب‌گزاری نیافتم.

ب. کتاب‌های منسوب

۱. کتاب الأربعین؛

مؤلّف، آن را به شیخ شهید منسوب داشته و محور موضوعی روایاتش را دربارهٔ مناقب امام علی ﷺ دانسته است:

> و ذکر شیخنا الشهید ﷺ في أربعینه الذي جمعه في فضائل مولانا أمیر المؤمنین ﷺ ....

این انتساب اشتباه است؛ زیرا کتاب اربعین نگاشتهٔ شهید اوّل (کشتهٔ ۷۸۶ هجری در راه دفاع از کیان ولایت) ویژهٔ فضایلِ جناب فضایل مآب حضرت ابو تراب ﷺ نیست و آن مرحوم در گزینه‌های حدیثیِ

---

۱. برای گزارش حالش، نگر: الحقائق الراهنة، ص ۶۶ـ ۷۰.

۲. نگر: الذریعة، ج ۱۸، ص ۸۲. برخی نیز آن را از تصانیف علّامه حسن بن یوسف بن مطهّر حلّی می‌دانند که آشکارا اشتباه است؛ زیرا علّامه، حدود نُه سال پیش از نگارش این کتاب، یعنی در ۷۲۶ق، از دنیا رفته است.

۳. فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی مشهد، ج ۱، ص ۳۷۹.

خویش، بیشترْ جنبه‌های فقهی و حُکم شناسی را در دید داشته است. افزون بر این، روایت مورد نظر ما که دربارهٔ تکریم جبرئیل از مقام امیر المؤمنین ﷺ است، در آن وجود ندارد[۱].

باری، گرد آورندهٔ حقیقیِ این اربعین، بایستی شیخ منتجب الدین علی بن عبید الله بن بابویه رازی (درگذشتهٔ نزدیک ۵۸۵ق) باشد که اثر خویش را ویژهٔ فضایلِ آن حضرت ساخته و روایت مزبور نیز در اربعینِ هَمو به چشم می‌خورد. نام کاملِ کتابش: الأربعون حديثاً عن أربعين شيخاً من أربعين صحابياً في فضائل الإمام أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب ﷺ است[۲].

۲. مصباح الأنوار [في مناقب إمام الأبرار]؛

در این کتاب، از امامت امام علی ﷺ سخن به میان آمده و مناقب آن حضرت درج گردیده است[۳]. دست‌نوشته‌های کهن و نیکویِ آن در کتاب‌خانهٔ آیة الله مرعشی نجفی قم و کتاب‌خانهٔ مدرسهٔ شهید مطهّری ـ سپهسالار پیشین ـ تهران وجود دارد[۴]. باز، عکسِ نسخه‌ای از آن به خطّ نسخِ پُختهٔ کهن از سدهٔ هشتم هجری مشاهده نمودم، که اصل دست‌نوشتَش در نزد خاندان خِرسان در نجف اشرف نگهداری می‌شود[۵].

مؤلّفِ ما، این کتاب را از شیخ الطائفه ابو جعفر محمّد بن حسن طوسی (درگذشتهٔ ۴۶۰ق) دانسته است. مؤلّفانِ دیگری همچون

---

۱. نگر: الأربعون حديثاً، گرد آمدهٔ محمّد بن مکّی مشهور به شهید اوّل، تحقیق و نشر: مدرسة الإمام المهدي ﷺ قم ۱۴۰۷ق.

۲. نگر: طبعِ آن به اهتمام نهادِ پیش‌گفته، سال ۱۴۰۸ق.

۳. مؤلّف، در اثر دیگرش موسوم به کنز المطالب نیز موارد بسیاری از این کتاب نقل نموده است.

۴. نگر: فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانهٔ مرعشی، ج ۱۰، ص ۸۸ و ج ۱۲، ص ۳۰۸؛ فهرست کتاب‌خانهٔ سپهسالار، ج ۵، ص ۵۸۱.

۵. این دست‌نوشت را هم مرحوم آقا بزرگ تهرانی دیده و از آن یاد کرده است. نگر: الذريعة، ج ۲۱، ص ۱۰۳.

شرف الدین اِسترآبادی (زنده در سدهٔ ۱۰ق)[۱] و سیّد هاشم بحرانی (درگذشتهٔ ۱۱۰۷ق)[۲] نیز طوسی را به عنوان صاحبِ این اثر پذیرفته‌اند. امّا انتساب این اثر به وی مایهٔ شگفتی است، زیرا در لابه‌لای کتابْ گفتاوَردهایی از پَسینیانِ طوسی مانند شهردار بن شیرویه دیلمی (درگذشتهٔ ۵۵۸ق) و موفّق بن احمد مکّی خوارزمی (درگذشتهٔ ۵۶۸ق) و بجز آن دو آمده است که نشانِ آشکاری از تأخّرِ زمانی تألیفِ کتاب از روزگار طوسی است!

از این رو، بایستی کتاب از تَنِ دیگری بجز طوسی باشد. و ظاهراً وی همان شیخ فاضل محدّث هاشم بن محمّد است که حُرّ عاملی و کَنتوری از او نام برده‌اند[۳].

شناخت دست‌نوشته‌ها و شیوهٔ تحقیق کتاب

دست‌نوشته‌های متعدّدی از این کتاب، در کتاب‌خانه‌های ایران و بُرون مَرزِ آن نگهداری می‌شود. با بررسیِ فهرست‌نامه‌های دَمِ دست و نیز دیدنِ برخی از نسخه‌ها، دانستم که بیشترینهٔ دست‌نویس‌های مزبور، دارای افتادگیِ متنی است یا به وسیلهٔ کاتبانِ کم‌مایه‌ای استنساخ گردیده است.

به هر روی، در ارائه و تحقیقِ متن این کتاب، از دو دست‌نویس ذیل بهره برده‌ام:

۱. نسخهٔ الف

از کتاب‌خانهٔ ناصریّهٔ شهر لکهنو. در آغاز مجموعه‌ای که پس از کتاب ما، بندهایی از نفائس الفنون و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را در بر دارد.

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲. مدینة المعاجز، ج ۱، ص ۵۶ و کتاب‌های دیگرش.

۳. أمل الأمل، ج ۲، ص ۳۴۱؛ کشف الحجب والأستار، ص ۵۲۶.

به خطّ نستعلیق شکسته از آغاز سدهٔ یازدهم هجری. بر روی صفحهٔ عنوان، یادداشتی بـه خـطّ مـرحـوم إعـجاز حسـین کَـنتوری مـورّخ ۱۲۵۹ق، دربارهٔ وقف نسخه بر فرزندانش به چشم می‌خورد[۱].

۲. نسخهٔ ب

از کتاب‌خانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی مشهد. در مـیانِ مـجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۹۵، رساله‌های دیگرِ این مجموعه عبارت‌اند از: الروضة في المعجزات والفضائل و بخش امامتِ نهج الحقّ اثر علّامه حلّی.

به خطّ نسخِ مـیانهٔ نـظرخـان گـیلانی در ۱۴ ذی قـعدهٔ ۱۰۶۹ق. ایـن نسخه، از شمار موقوفات نادرشاه افشار بر آستانهٔ مقدّسه بوده است. در کـنارههای تـرقیمهٔ کـتاب، چـند یـادداشتِ بـازبینی و عَـرضِ دست‌نوشت در تواریخ ۱۲۹۲ و ۱۲۹۷ق و بجز آن دیده می‌شود. در سمت چپِ همین صفحه نیز، یادداشتِ عَرضْ همراه بـا مُـهر چـهار گوشهٔ مؤتمن الملك با نشانِ شیر و شمشیر وجود دارد.

به هنگام سنجیدنِ دقیق هر دو دست‌نوشت، دریافتم که نسخه به خط نظرخان گیلانی دستخوشِ تصحیف گشته و افتادگی‌هایی دارد. و در برابر، نسخهٔ نخست از استحکام و دُرستیِ خوبی برخوردار است.

برایِ همین، ضـبط نسـخهٔ نـخست را در مـتن نـهادم و تـفاوت‌هایِ صـحیح نسـخهٔ دوم را در پـا صـفحات نشـان داده، از اشـتباهات و افتادگی‌هایش چشم پوشیدم. البته، در مواردِ اندکی که ضبطِ آن بهتر و به صحّت نزدیک‌تر بود، آن را برگزیده و به ضـعفِ نسـخهٔ نـخست

---

۱. وی، برادر امام میر حامد حسین صاحبِ کتاب عبقات الأنوار است و آثار متنوّعی از جـمله کـتاب ارزنـدهٔ کشـف الحجب والأستار دارد. به سال ۱۲۸۶ق درگذشت و از گسترش دهندگانِ کتاب‌خانهٔ خاندانشان بود کـه بـعدها بـه کتاب‌خانهٔ ناصریّه نام‌گذاری شد.

اشاره کرده‌ام.

پس از ایـــن، آدرس منابع مـؤلّف را مشـخّص نـموده، نشـانی‌های بیشتری را نیز جُسته و شناسانده‌ام.

در انجام، امید می‌بَرم این تلاشِ ناچیز، پذیرفتهٔ ساحتِ قُدسی‌صفتِ هُمای رحمت قـرار گـیرد و دسـتگیر ایـن کـمترین بـه روزِ واپَسـین گردد.

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي تفضل بإيضاح لنا سبيل الدين واليقين ومن علينا بمحمد خاتم النبيين وأنعم
علينا للدين وجعلنا من أمته خير أمم الأولين والآخرين وهدانا إلى ولاية علي أمير المؤمنين وأهل بيته
من الكمل من أفضل الخلق وصلى الله على أشرف المخلوقين وخاتم الأنبياء والمرسلين محمد الذي
خصه الله بنبيا وآدم بين الماء والطين وعلى آله الطيبين وذريته الأكرمين صلوة
تغلب عليهم نوائب الشهور والسنين أما بعد فيقول أقل الخلق علما وأكثرهم
زللا الفقير إلى الله الغني والمعتصم بحول الله القوي ابن بجدة الله الرضوي الحائري
انه قد جرى البحث من أصحابنا من الفرقة الإمامية بعضهم قالوا أن علي بن أبي طالب عليه السلام
أفضل من الأنبياء وبعضهم قالوا أن عليا لا يفضل على الأنبياء وتشبثوا على قولهم
التمس مني بعض الإخلاء من الإخوان وزين الأصدقاء من أهل الزمان وهو ذو
الخصائل الرضية والصفات المرضية والأفعال الزكية والأخلاق البهية
والسعادة الأبدية الفائق على الأنام من الأمثال الأقران على كافة الأصحاب
والإخوان المودي هو صفات الصمد القوي خلوه عما ألفيناه أن أجمع شيئا من
الدلائل الواضحة والبراهين اللائحة مما لطالما الحق مجمعت هذه الرسالة حاوية
للمتعة من كتب الفريقين وسميته منهاج الحق واليقين في تفضيل علي أمير المؤمنين
على سائر الأنبياء والمرسلين وترتيبه على عدة مطالب أقول وبالله التوفيق أن
حجة القائلين بتفضيل علي على الأنبياء هو ما رواه أحمد بن حنبل في مسنده

تصوير آغاز منهاج الحق و اليقين از نسخة كتابخانة ناصرية شهر لكهنو - هند

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي بفضله اوضح لنا سبل الهدى واليقين ومن
علينا بمحمد صلى الله عليه وآله خاتم النبيين اذ بعثه رحمة للعالمين وجعلنا
من امته خير امم المرسلين وهدانا بولايته على امير المؤمنين ولم
يجعلنا من المكذبين الضالين وصلى الله على اشرف المخلوقين
وخاتم الانبياء والمرسلين محمد الذي خصه الله بنبيا وادم
بين الماء والطين وعلى اله الطيبين وذريته الاكرمين صلاة
تتعاقب عليهم تعاقب الشهور والسنين وبعد فيقول
افقر الخلايق عملا واكثرهم زللا الفقير الى الغني والمعتصم
بحول الله وقوته القوي ولي بن نعمة الله الحسيني الرضوي
الجايري انه قد جرى البحث بيني واصحابنا من الفرقة الامامية
بعضهم قالوا ان علي بن ابي طالب افضل من الانبياء وبقيتهم
على قولهم التمس بعض الاخلاء من الاخوان وذوي الاصدقاء
من اهل

تصوير آغاز منهاج الحق و اليقين از نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی

بمنزلة راسي من بدني وعلى مني كعيني من جسدي على
مني كجلدي على مني كلحمي على مني كعظمي على مني كدمي
في عروقي على امتي وصيتي في اهلي وخليفتي على امتي
على في الدنيا اذا مت عوضا مني في امتي وروى حذيفة
بن اليمان قال قام النبي فقبل بين عيني علي بن ابي طالب
وقال يا ابا الحسن انت عضو من اعضائي تزول حيث
زلت وان لك في الجنة درجة وهي الوسيلة فطوبى لك
ولشيعتك من بعدك وانظر وايا اولي العقول اذا كان
نبينا محمد صلعم افضل واشرف من جميع الانبياء وعلى كرامته
من بدنه وعينه من راسه ولحمه وعظمه ودمه في عروقه
بدنه فكيف لا يكون علي افضل من الانبياء ولا شك ان هذا
هو الفضل العظيم والرجحان المبين لامير المؤمنين وروى
الشيخ الجليل ابو جعفر في مناقبه باسناده عن رجاله مرفوعا
الى المفضل بن عمر قال دخلت على الصادق عليه السلام ذات يوم فقال
لي يا مفضل هل تعرف محمدا وعليا وفاطمة والحسن والحسين

كذ

تصویر انجام منهاج الحق و الیقین از نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی

بسم الله الرّحمن الرّحيم

و [منه] نستمدّ[1]

الحمد لله الذي بفضله أوضح لنا سبيل الهدى واليقين، ومنّ علينا بمحمّد ﷺ خاتم النبيّين، إذ بعثه رحمة للعالمين، وجعلنا من أُمّته خير أُمم المرسلين، وهدانا إلى ولاية[2] عليّ أمير المؤمنين، ولم يجعلنا من المكذّبين الضالّين.

وصلّى الله على أشرف المخلوقين وخاتم الأنبياء والمرسلين، محمّد الذي خصّه الله نبيّاً وآدم بين الماء والطين،[3] وعلى آله الطيّبين وذرّيّته الأكرمين، صلاةً تتعاقب عليهم تعاقب الشهور والسنين.

أمّا بعد: فيقول أقلّ الخلائق عملاً وأكثرهم زللاً، الفقير إلى الله الغنيّ، والمعتصم بحول الله وقوّته[4] القويّ، وليّ بن نعمة الله الحسيني[5] الرضوي الحائري: إنّه قد جرى البحث بين أصحابنا من الفرقة الإماميّة؛ بعضهم قالوا: إنّ عليّ بن أبي طالب عليه السلام أفضل من الأنبياء. وبعضهم قالوا: إنّ عليّاً لا يفضل على الأنبياء. وثبتوا على قولهم، فالتمس[6] منّي بعض الأخلّاء من الإخوان وزين الأصدقاء من أهل الزمان، وهو ذو الخصائل

---

١. «ب»: وبه نستعين.

٢. «ب»: بولاية.

٣. إشارة إلى قوله ﷺ: **كنتُ نبيّاً وآدم بين الماء والطين**. راجع: مناقب آل أبي طالب، ج ١، ص ١٨٣؛ إعجاز القرآن للباقلاني، ص ٥٨.

وفي المصنّف لابن أبي شيبة الكوفي، ج ٨، ص ٤٣٨، ما جاء في مبحث النبي ﷺ، ح ١؛ والطبقات الكبرى، ج ١، ص ١٤٨ وج ٧، ص ٦٠: **كنتُ نبيّاً وآدم بين الروح والجسد**. وراجع: أيضاً المستدرك للحاكم، ج ٢، ص ٦٠٩؛ كتاب السنّة لابن أبي عاصم، ص ١٧٩، ح ٤١٠؛ المعجم الكبير، ج ٢٠، ص ٣٥٣؛ ذكر أخبار أصبهان، ج ٢، ص ٢٢٦.

٤. «ألف»: ـ وقوّته.

٥. «ألف»: ـ الحسيني.

٦. «ألف» و«ب»: التمس.

الرضيّة والصفات المرضيّة والأفعال الزكيّة والأخلاق البهيّة والسعادة الأبديّة، الفائق بين الأنام من الأمثال والأقران على كافّة الأصحاب والإخوان، الموفّق بتوفيقات [الله][1] الصمد القويّ، مولانا[2] خواجه عليّ الآملي[3] أن أجمع شيئاً من الدلائل الواضحة والبراهين اللائحة ما يطابق الحقّ. فجمعتُ هذه الرسالة إجابة لملتمسه من كتب الفريقين، وسمّيته: منهاج الحقّ واليقين في تفضيل عليّ أمير المؤمنين على سائر الأنبياء والمرسلين، ورتّبته على عدّة مطالب.

أقول ـ وبالله التوفيق ـ:

أمّا حجّة القائلين بتفضيل عليّ عليه السلام على الأنبياء[4]، وهو ما رواه أحمد بن حنبل في مسنده[5] عن عائشة أنّها سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول في معنى الخوارج: إنّهم شرّ الخلق والخليقة، فيقتلهم خير الخلق والخليقة وأقربهم عند الله وسيلة[6].

وأيضاً يكفي في ذلك كونه عليه السلام نفس رسول الله صلى الله عليه وآله التي هي أشرف النفوس من جميع مخلوقاته. يقول الله تعالى: ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾[7] فإذا كان نفسه صلى الله عليه وآله أشرف نفوس العالمين وعليٌّ عليه السلام نفسه وشقيق نوره، فحينئذٍ عليٌّ أفضل من الأنبياء.

أليس رسول الله صلى الله عليه وآله كان أطيب الناس كلاماً، وعليٌّ أولى الناس به لأنّه نفسه؟

أليس رسول الله صلى الله عليه وآله أحسن الناس خَلقاً وخُلقاً، وعليٌّ أولى الناس به لأنّه نفسه؟

أليس رسول الله صلى الله عليه وآله أشجع الناس كافّةً، وعليٌّ أولى الناس به لأنّه نفسه[8]؟

أليس رسول الله صلى الله عليه وآله أفضل الناس حسباً وأجلّهم نسباً، وعليٌّ أولى الناس به؟

---

١. من «ب».

٢. «ألف»: ـ مولانا.

٣. هامش «ب»: وهو أبو طالب الآملي.

٤. «ب»: بتفضيل عليّ أمير المؤمنين على الأنبياء والمرسلين.

٥. لم نعثر عليه في المسند المطبوع! ونقله ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة، ج ٢، ص ٢٦٧ عن مسند أحمد.

٦. مناقب أمير المؤمنين عليه السلام للكوفي، ج ٢، ص ٣٦١، ح ٨٣٩ و ص ٥٣٤، ح ١٠٣٥؛ المسترشد، ص ٢٨١، ح ٩٢؛ شرح الأخبار، ج ١، ص ١٤٢، ح ٧٤ و ج ٢، ص ٦٥، ح ٤٣٨؛ مناقب عليّ بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي، ص ٥٥ ـ ٥٦؛ مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ٢٦٨؛ تنزيه الأنبياء للشريف المرتضى، ص ٢٠٢؛ بشارة المصطفى، ص ٣٧١، ح ٥ وفي كلّها: ... وسيلة يوم القيامة.

٧. سورة آل عمران، الآية ٦١.

٨. «ب»: نفس الرسول.

أليس رسول الله ﷺ أبرأ الناس عن عبادة الأوثان، وعليٌّ أولى الناس به؟

أليس رسول الله ﷺ لم يأكل ممّا ذُبح على النُّصُب، وعليٌّ أولى الناس به؟

أليس رسول الله ﷺ أعلم الناس علماً وهو مدينة العلم، وعليٌّ أولى الناس به؛ لأنّه هو لمدينة العلم بابٌ؟

أليس إذا كان رسول الله في جيش كان هو الأمير، وعليٌّ أولى الناس به؛ لأنّه نفسه وبمنزلة سمعه وبصره ورأسه من جسده؟

أليس رسول الله ﷺ لم يفرّ من الزَّحْف، وعليٌّ أولى الناس به؟

أليس رسول الله ﷺ كان مطهّراً[1] من كلّ دَنَسٍ، وعليٌّ أولى الناس به؟

أليس رسول الله ﷺ أُلقي في قلوب أوليائه المحبّة، وعليّ أولى الناس به؛ لأنّه قال ﷺ: **عليٌّ منّي وأنا من عليّ**،[2] فكيف لا يكون عليّ أولى الناس به؟

[أليس رسول الله ﷺ أُلقي في قلوب أعدائه الرعب، [و] عليّ أولى الناس به؟][3]

أليس رسول الله ﷺ المخصوص بِسُكنى المسجد، وعليٌّ خُصَّ كذلك عند سدّ أبواب سائر الأصحاب، فكيف لا يكون عليّ أولى الناس به؟

أليس رسول الله ﷺ حبّه إيمان وبغضه كفر، وكذلك عليّ حبّه إيمان وبغضه كفر، فكيف لا يكون عليّ أولى الناس به؟

أليس رسول الله ﷺ قال الله في حقّه: ﴿قُلْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ﴾[4] [و] عليّ أولى الناس به؟

أليس رسول الله ﷺ قال الله في حقّه: ﴿مَن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ﴾[5] [و] عليّ أولى الناس به؟

---

١. «ب»: المطهّر.

٢. راجع مناقب أمير المؤمنين عليه السلام للكوفي، ج ١، ص ٤٧٤ و ٤٩٨؛ الأمالي للصدوق، ص ٧٥٧؛ الأمالي للمفيد، ص ٥٦؛ الأمالي للطوسي، ص ٥٠؛ كتاب السنّة لابن أبي عاصم، ص ٥٥٢؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٣٠٠؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٤٢، ص ٣٤٦، وغيرها من مصادر الفريقين.

٣. ساقطة من «ألف».

٤. سورة آل عمران، الآية ٣١.

٥. سورة النساء، الآية ٨٠.

أليس رسول الله ﷺ أوضح الناس بياناً وأقوى الناس جَناناً، [و] عليّ أولى الناس به؟

أليس رسول الله ﷺ أهدى الناس هدىً، وعليّ أولى الناس به؟

أليس رسول الله أسمَح الناس كفّاً، وعليّ أولى الناس به؟

أليس رسول الله قال في غدير خمّ: من كنت مولاه فعليّ مولاه؟[1] فرسول الله ﷺ مولى جميع خلق الله، فكيف لا يكون عليّ كذلك أولى الناس به؟

المطلب الأوّل

من كتاب مُقتَضَب[2] الأثر في إمامة الاثني عشر[3]، وهو ما رواه أحمد بن محمّد، [عن محمّد][4] بن صالح، عن سليمان بن محمّد[5]، عن زياد[6] بن مسلم، عن عبد الرحمٰن بن يزيد بن جابر[7]، عن سلام[8]، عن أبي سَلمى[9] راعي رسول الله ﷺ قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: ليلة أُسري بي إلى السماء قال لي[10] الجليل جلّ جلاله: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِن رَبِّهِ﴾[11] فقلت: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ فقال الله: نَعم[12]، صدقت يا محمّد، من خلّفت في أُمّتك؟ قلت:

---

١. تجده في أكثر المصادر الحديثيّة المتقدّمة ككتاب قرب الإسناد، ص ٥٧؛ الكافي، ج ١، ص ٢٩٥؛ الأمالي للصدوق، ص ٥٠ و٤٣٧؛ شرح الأخبار، ج ١، ص ١٠٠؛ مسند أحمد، ج ١، ص ٨٤ و١١٨ و١٥٢؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٢٩٧؛ المستدرك للحاكم، ج ٣، ص ١١٠ و١١٦؛ المصنّف لابن أبي شيبة، ج ٧، ص ٤٩٥ و٤٩٩، كتاب السنّة لابن أبي عاصم، ص ٥٩٠؛ المعجم الكبير، ج ٥، ص ١٧٠ و ج ١٩، ص ٢٩١. وللتفصيل فراجع المجلّد الأوّل من المنهج الثاني من كتاب عبقات الأنوار للإمام الميرحامد حسين، والجزء الأوّل من كتاب الغدير للعلّامة الأميني.

٢. «ألف»: ـ مقتضب.

٣. مقتضب الأثر في النصّ على الأئمة الاثني عشر، ص ٢٩٩ ـ ٣٠٠.

٤. من المصدر.

٥. المصدر: سليمان بن أحمد.

٦. المصدر: الريان.

٧. «ب»: «عن عبد الرحمٰن، عن زيد بن جابر» وفي «ألف»: «عن عبد الرحمٰن بن زيد، عن جابر»، والمثبت يطابق ما في المصدر.

٨. «ألف» و«ب»: سلامة.

٩. «ألف» و«ب»: أبي سلمان.

١٠. «ب»: قال ربّي.

١١. سورة البقرة، الآية ٢٨٥.

١٢. «ألف» والمصدر: ـ نعم.

خيرها . قال الله تعالى : عليّ بن أبي طالب ؟ قلت : نعم . قال : يا محمّد ، إنّي اطّلعت إلى الأرض اطّلاعةً فاخترتك منها فشققت لك اسماً من أسمائي ، فلا أُذكر في موضع إلّا ذُكرت معي ، فأنا المحمود وأنت محمّد . ثمّ اطّلعت الثانية فاخترت منها عليّاً وشققت له اسماً من أسمائي ، فأنا الأعلى[1] وهو عليّ .

يا محمّد ، إنّي خلقتك وخلقت عليّاً وفاطمة والحسن والحسين والأئمّة من ولده من نوري[2] ، وعرضت ولايتكم على أهل السماوات والأرض ؛ فمن قبلها كان عندي من المؤمنين ، ومن جحدها كان عندي من الكافرين .

يا محمّد ، لو أنّ عبداً من عبادي[3] عبدني حتّى ينقطع أو يصير كالشنّ البالي ، ثمّ أتاني جاحداً لولايتكم ما غفرت له حتّى يقرّ بولايتكم .

يا محمّد ، تحبّ أن تراهم ؟ قلت : نعم يا ربّ . فقال لي : التفت عن يمين العرش . فالتفتُّ فإذا بعليّ وفاطمة والحسن والحسين وعليّ بن الحسين ومحمّد بن عليّ وجعفر بن محمّد وموسى بن جعفر وعليّ بن موسى ومحمّد بن عليّ وعليّ بن محمّد والحسن بن عليّ والمهديّ في ضَحضاح من نور قيام يصلّون ، وهو في وسطهم ـ يعني المهديّ[4] ـ .

ومن ذلك ما رواه محمّد بن مؤمن في كتابه[5] في تفسير قوله تعالى : ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾[6] بإسناده إلى أنس بن مالك ، قال : سألت رسول الله ﷺ عن ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ﴾ قال : إنّ الله تعالى خلق آدم من طين حيث شاء . ثمّ قال : ﴿وَيَخْتَارُ﴾ إنّ الله اختارني وأهل بيتي على جميع الخلق ، فانتخبنا[7] وجعلني الرسول ، وجعل عليّ بن أبي طالب الوصيّ . ثمّ قال : ﴿مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ يعني : ما جعلت للعباد أن يختاروا ، ولكن

---

١. المصدر : العليّ الأعلى .

٢. المصدر : من سنخ نوري .

٣. «ألف» و«ب» : «عبيدي» ، والمثبت من المصدر .

٤. تفسير فرات الكوفي ، ص ٧٣ ـ ٧٤ ؛ الغيبة للطوسي ، ص ١٤٧ ـ ١٤٨ ؛ الطرائف ، ص ١٧٣ ؛ فرائد السمطين ، ج ٢ ، ص ٣١٩ . وجاء في المصدر بعد هذا المقدار : كأنّه كوكب درّيّ ، فقال : يا محمّد ، هؤلاء الحجج ، وهو الثائر من عترتك . وعزّتي وجلالي ، إنّه الحجّة الواجبة الناصر لأوليائي والمنتقم لأعدائي .

٥. نقله ابن طاووس في الطرائف ، ص ٩٧ عن كتاب محمّد بن مؤمن ، وانظر مناقب آل أبي طالب ، ج ١ ، ص ٢٢٠ .

٦. سورة القصص ، الآية ٦٨ .

٧. الطرائف : فانتجبنا .

أختار من أشاء ، فأنا وأهل بيتي صفوة الله وخيرته من خلقه . ثمّ قال : ﴿سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ به[١] كفّار أهل مكّة . ثمّ قال : ﴿وَرَبُّكَ﴾[٢] يعني يا محمّد ﴿يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ﴾ من بغض المنافقين لك ولأهل بيتك ﴿وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ [بألسنتهم من الحبّ لك ولأهل بيتك][٣] .

وأيضاً من ذلك ما ذكره أبو نعيم في كتابه[٤] الذي استخرجه من كتاب الاستيعاب في تفسير قوله تعالى : ﴿وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُسُلِنَا﴾[٥] على ما بعثوا . فقال : إنّ النبيّ ﷺ ليلة أُسري به جمع الله بينه وبين الأنبياء ، ثمّ قال له : سلهم يا محمّد : على ما ذا بعثتم إذ بعثتم[٦] ؟ قالوا : بُعثنا على شهادة أن لا إله إلّا الله ، والإقرار بنبوّتك ، وعلى الولاية لعليّ بن أبي طالب . هذا الخبر ، ذكره ابن عبد البرّ في كتاب الاستيعاب[٧] .

قال أبو جعفر الطوسي :

انظر الآن ـ أيّها المستبصر لنفسك في فوزها وسعادتها وقربها إلى ربّها ـ كيف افترض الله على الأنبياء ـ آدم ومَن دونه ـ من الإقرار بولاية أمير المؤمنين وجليل قدره وما خصّه الله من الكرامة والتعظيم ؛ إذ قرن ولايته والإقرار بها بنبوّة الرسول ﷺ ووحدانيّته تعالى . ومن افترض الله تعالى الإقرار بولايته على الأنبياء ـ آدم ومَن دونه ـ واجب على جميع الخلق[٨] الإقرار بولايته ، خصوصاً هذه الأُمّة . وصار[٩] الإقرار أمانة في أعناقهم ، وبها إكمال دينهم وإتمام النعمة عليهم ورضَى الربّ عنهم .

---

١ . «ألف» : ـ به . وفي الطرائف بعد إيراد الآية : «يعني الله منزّه عمّا يشركون به ...» .

٢ . سورة القصص : الآية ٦٩ .

٣ . من المصدر .

٤ . الطرائف ، ص ١٠١ ؛ خصائص الوحي المبين ، ص ١٧١ ؛ نهج الإيمان ، ص ٥٠٥ ـ ٥٠٦ كلّها عن كتاب أبي نعيم المحدّث .

٥ . سورة الزخرف ، الآية ٤٥ .

٦ . الطرائف : يا محمّد ، سلهم على ماذا بعثتم .

٧ . لم نعثر عليه في الاستيعاب المطبوع .

٨ . «ب» : خلق الله تعالى .

٩ . «ب» : إذ صار .

المطلب الثاني

ومن ذلك ما رُوي عن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام أنّه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما خلق الله تعالى خلقاً أفضل منّي ولا أكرم عليه منّي. قال عليّ عليه السلام: قلت: يا رسول الله، فأنت أفضل أم جبرئيل؟ قال: يا عليّ، إنّ الله تعالى فضّل أنبياءه المرسلين على ملائكته المقرّبين، وفضّلني على جميع النبيّين والمرسلين، والفضل بعدي لك ـ يا عليّ ـ وللأئمّة من بعدك[1].

وروى الخوارزمي مرفوعاً إلى النبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال: لمّا نفخ الله تعالى الروح في آدم عليه السلام قال الله: وعزّتي وجلالي، لو لا عبدان أُريد أن أخلقهما[2] في دار الدنيا لما خلقتك. قال آدم: إلهي فيكونان منّي؟ قال: نعم يا آدم، ارفع رأسك وانظر. فرفع رأسه فإذا مكتوب: «لا إله إلّا الله، محمّد نبيّ الرحمة، وعليّ مقيم الحجّة، من عرف حقّ عليّ زكا وطاب، ومن أنكر حقّه لُعِنَ وخاب»[3].

وقد تكلّم السيّد المرتضى علم الهدى في هذا المعنى، فقال: إذا كان الله تعالى عالماً بأنّ اللطف في تكليف الأُمم بنبوّة نبيّنا وإمامة أئمّتنا[4] عليهم السلام فقد صحّ القول على ذلك بأنّه لولاهم ما خلق الله تعالى ولا كلّف ولا أثاب ولا عاقب؛ لأنّ كونهم ألطافاً في التكليف، ولا ينوب غيرهم مقامهم.

ومن ذلك ما ذكره الشيخ أبو جعفر الطوسي في مصباح الأنوار[5] عن أنس بن مالك، قال: صلّى بنا رسول الله صلى الله عليه وآله في بعض الأيّام صلاة الفجر، ثمّ أقبل علينا بوجهه الكريم، فقلت: يا رسول الله، إن رأيت أن تُفسّر لنا قول الله تعالى: ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً﴾[6]. فقال صلى الله عليه وآله: أمّا النبيّون فأنا، وأمّا الصدّيقون فأخي عليّ بن أبي طالب، وأمّا الشهداء فعمّي حمزة، وأمّا الصالحون فابنتي فاطمة وأولادها الحسن والحسين.

---

١. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٢٣٧؛ علل الشرائع، ص ٥؛ كمال الدين وتمام النعمة، ص ٢٥٤؛ تأويل الآيات الظاهرة، ج ١، ص ١٨٧ ـ ١٨٨.

٢. «ب»: أخلقهما.

٣. المناقب للخوارزمي، ص ٣١٨؛ وعنه في كشف اليقين، ص ٧ ـ ٨؛ وراجع مئة منقبة، ص ٨٣.

٤. «ألف»: الأئمّة.

٥. عنه في تأويل الآيات الظاهرة، ج ١، ص ١٣٧ ـ ١٣٨؛ مدينة المعاجز، ج ٣، ص ٤١٩ ـ ٤٢١.

٦. سورة النساء، الآية ٦٩.

قال: وكان العبّاس حاضراً، فوثب وجلس بين يدي رسول الله ﷺ وقال: ألسنا أنا وأنت وعليّ وفاطمة والحسن والحسين من نبعةٍ[١] واحدة؟ قال: وكيف ذلك يا عمّ؟ قال العبّاس: لأنّك تعرّف بعليّ وفاطمة والحسن والحسين دوننا؟!

فتبسّم النبيّ ﷺ وقال: أمّا قولك يا عمّ: «ألسنا من نبعة واحدة». فصدقت، ولكن يا عمّ، إنّ الله تعالى خلقني وعليّاً وفاطمة والحسن والحسين، قبل أن يخلق الله تعالى آدم حيث[٢] لا سماء مبنيّة ولا أرض مدحيّة ولا ظلمة ولا نور ولا جنّة ولا نار ولا شمس ولا قمر.

قال العبّاس: وكيف كان بدء خلقكم يا رسول الله؟ قال: يا عمّ، لمّا أراد الله أن يخلقنا تكلّم بكلمة فخلق منها نوراً، ثمّ تكلّم بكلمة فخلق منها روحاً، فمزج النور بالروح، فخلقني وأخي عليّاً وفاطمة والحسن والحسين، فكنّا نسبّحه حين لا تسبيح، ونقدّسه حين لا تقديس. فلمّا أراد الله أن يُنشئ الصنيعة[٣] فتق نوري فخلق منه العرش، فنور العرش من نوري، ونوري خير من نور العرش. ثمّ فتق نور أخي عليّ بن أبي طالب فخلق منه نور الملائكة، فنور الملائكة من نور عليّ، ونور عليّ أفضل من نور الملائكة. ثمّ فتق نور ابنتي فاطمة فخلق منه نور السماوات والأرض، ونور ابنتي فاطمة أفضل من نور السماوات والأرض. ثمّ فتق نور ولدي الحسن فخلق منه نور الشمس والقمر، [ونور ولدي الحسن أفضل من الشمس والقمر][٤]. ثمّ فتق نور ولدي الحسين فخلق منه الجنّة والحور العين، ونور ولدي الحسين أفضل من الجنّة والحور العين.

ثمّ أمر الله الظلمات أن تمرّ على السحائب فأظلمت السماوات على الملائكة، فضجّت الملائكة بالتسبيح والتقديس وقالت: إلهنا وسيّدنا، منذ خلقتنا وعرّفتنا هذه الأشباح لم نَر بؤساً، فبحقّ هذه الأشباح إلّا[٥] كشفت عنّا هذه الظلمة. فأخرج الله من نور ابنتي فاطمة قناديل معلّقة في بطنان العرش، فأزهرت السماوات والأرض، ثمّ أشرقت بنورها، فلأجل ذلك سمّيت الزهراء، فقالت الملائكة: إلهنا وسيّدنا، لمن هذا النور الزاهر الذي قد أزهرت منه السماوات والأرض؟

---

١. «ألف»: طبقة.

٢. «ألف»: حين.

٣. في تأويل الآيات ومدينة المعاجز: الصنعة.

٤. ساقطة من «ألف».

٥. «ألف»: «أن» بدل «إلّا».

فأوحى الله إليهم: هذا نور [اخترعته من نور جلالي لأمتي فاطمة][1] ابنة حبيبي، وزوجة وليّي وأخي نبيّي وأبو حججي على عبادي. أُشهدكم ملائكتي أنّي قد جعلت ثواب تسبيحكم لهذه المرأة وشيعتها، ثمّ لمحبّيها إلى يوم القيامة.

فلمّا سمع العبّاس من رسول الله ﷺ ذلك، وثب قائماً، وقبّل بين عيني عليٍّ، وقال: والله ـ يا عليّ ـ أنت الحجّة البالغة لمن آمن بالله.

وهذا الحديث يدلّ على أنّ عليّاً عليه السلام أفضل من الأنبياء؛ لأنّه هو والنبيّ علّة الموجودات.

ومن ذلك ما رواه الشيخ أبو جعفر في كتاب المعراج[2] عن رجاله مرفوعاً عن عبدالله بن العبّاس، قال: سمعت رسول الله ﷺ وهو يخاطب عليّاً ويقول: يا عليّ، إنّ الله ـ تبارك وتعالى ـ كان ولا شيء معه، فخلقني وخلقك روحين من نور جلاله، وكنّا أمام عرش ربّ العالمين نسبّح الله ونقدّسه ونحمده ونهلّله، وذلك قبل خلق السماوات والأرضين. فلمّا أراد أن يخلق آدم؛ خلقني وإيّاك من طينة علّيّين، وعجننا بذلك[3] النور، وغمسنا في جميع الأنوار وأنهار الجنّة، ثمّ خلق آدم، واستودع صلبه تلك الطينة والنور، فلمّا خلقه استخرج ذرّيّته من ظهره فاستنطقهم وقرّرهم بربوبيّته، فأوّل خلق أقرّ له بالربوبيّة أنا وأنت ـ يا عليّ ـ والنبيّون على قدر منازلهم وقربهم من الله تعالى، فقال الله تبارك وتعالى: صدقتما وأقررتما. يا محمّد ويا عليّ، سبقتما خلقي إلى طاعتي، وكذلك كنتما في سابق علمي، فأنتما صفوتي من خلقي والأئمّة من ذرّيّتكما وشيعتكما، وكذلك خلقتكم.

ثمّ قال: يا عليّ، وكانت الطينة في صلب آدم، ونوري ونورك بين عينيه، فما زال ذلك النور ينتقل بين أعين النبيّين والمنتجبين حتّى وصل النور والطينة إلى صلب عبد المطّلب، فافترق نصفين، فخلقني الله من نصفه فاتّخذني نبيّاً ورسولاً، وخلقك من النصف الآخر فاتّخذك خليفة ووصيّاً ووليّاً.

فلمّا كنت من عظمة ربّي كقاب قوسين، قال لي: يا محمّد، من أطوع خلقي لك؟ فقلت:

---

١. ساقطة من «ألف».

٢. عنه في تأويل الآيات الظاهرة، ج ٢، ص ٧٧٣ ـ ٧٧٤؛ وراجع المحتضر للحلّي، ص ١٤٣.

٣. «ألف»: من ذلك.

عليّ بن أبي طالب . قال : فاتّخذه خليفة[١] ووصيّاً ؛ فقد اتّخذته صفيّاً ووليّاً . يا محمّد ، كتبت اسمك واسمه على عرشي قبل أن أخلق خلقي محبّةً منّي إليكما ولمن أحبّكما وتولّاكما وأطاعكما ، ومن تولّاكما كان عندي من المقرّبين ، ومن جحد ولايتكما كان عندي من الكافرين الضالّين .

ثمّ قال النبيّ ﷺ : من ذا يلج بيني وبينك وأنا وأنت من نور واحد وطينة واحدة ؟ فأنت أحقّ الناس بي في الدنيا والآخرة ، وولدك ولدي ، وشيعتك شيعتي ، وأولياؤكم أوليائي ، وأنتم معي غداً في الجنّة .

وهذا الحديث يدلّ على أنّ أمير المؤمنين عليه السلام أفضل من الأنبياء والمرسلين ؛ لأنّه سبقهم إلى الإقرار هو والنبيّ المختار .

ومن ذلك ما رواه محمّد بن يعقوب الهاشمي ، عن عليّ بن موسى الرضا ، عن أبيه موسى بن جعفر ، عن أبيه جعفر بن محمّد بن عليّ ، [عن أبيه محمّد بن عليّ] عن أبيه عليّ بن الحسين ، عن أبيه الحسين بن عليّ ، عن أمير المؤمنين عليه السلام عن رسول الله ﷺ ، عن جبرئيل ، عن ميكائيل ، عن إسرافيل ، عن الله ـ جلّ جلاله ـ أنّه قال : أنا الله الذي لا إله إلّا أنا ، خلقتُ الخلق بقدرتي ، واخترت منهم الأنبياء ، واصطفيت من الكلّ محمّداً ، فبعثته إلى خلقي ، وأيّدته بعليّ ، وجعلته أميري وخليفتي ووليّي على عبادي ؛ يبيّن لهم كتابي ويشّرفهم بحكمي ، وجعلته العَلَم الهادي وبابي الذي أُوتىٰ منه ، وبيتي الذي من دخله كان آمناً من ناري ، وحصني الذي من لجأ إليه حصّنته من مكروه الدنيا والآخرة ، ووجهي الذي من توجّه إليه لم أصرف عنه وجهي ، وحجّتي على أهل سماواتي وأرضي ، فلا أقبل عمل عاملٍ إلّا بالإقرار بولايته مع نبوّة أحمد رسولي ، ويدي المبسوطة في عبادي ، ونعمتي التي أنعمت بها على خلقي ، فمن أحبّه من عبادي عرّفته ولايته ، فبعزّتي حلفت وبجلالي أقسمت أنّه لا يتولّى عليّاً عبد من عبادي إلّا زحزحته من ناري وأدخلته جنّتي ، ولا يعدل عن ولايته إلّا من أبغضته وأدخلته ناري[٢] .

---

١ . «ب» : وليّاً .

٢ . عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ج ١ ، ص ٥٣ ؛ الأمالي للصدوق ، ص ٢٩١ ـ ٢٩٢ ؛ بشارة المصطفى ، ص ٦١ ؛ المحتضر ، ص ٩١ .

المطلب الثالث

ومن ذلك ما ذكر في كتاب جامع الفوائد[1] [عن جعفر بن محمد الصادق عليه السلام في تفسير هذه الآية ﴿وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾، فقال عليه السلام]: إنّ الله سبحانه لمّا خلق إبراهيم عليه السلام كشف عن بصره، فرأى نوراً إلى جنب العرش، فقال: إلهي ما هذا النور؟ فقيل: هذا نور محمّد صفوتي مِن خلقي. ورأى نوراً آخر[2] إلى جنبه، فقال: إلهي ما هذا النور؟ فقال له: هذا نور عليّ بن أبي طالب ناصر ديني. ورأى إلى جنبهم ثلاثة أنوار، فقال: إلهي ما هذه الأنوار؟ فقيل له: هذا نور فاطمة ـ فطمت محبّيها عن النار ـ ونور ولديها الحسن والحسين. قال إبراهيم: إلهي وسيّدي، أرى تسعة أنوار قد أحدقوا بهم! قيل: يا إبراهيم، هؤلاء الأئمّة من ولد عليّ وفاطمة. فقال إبراهيم: إلهي بحقّ هؤلاء الخمسة إلّا عرّفتني مَن التسعة مِن ولد عليّ وفاطمة؟ قيل: يا إبراهيم، أوّلهم عليّ بن الحسين، وابنه محمّد، وابنه جعفر، وابنه موسى، وابنه عليّ، وابنه محمّد، وابنه عليّ، وابنه الحسن، والحجّة القائم ابنه. فقال إبراهيم: إلهي وسيّدي، أرى أنواراً قد أحدقوا بهم لا يحصي عددهم إلّا أنت! فقيل: يا إبراهيم، هؤلاء شيعتهم وشيعة عليّ بن أبي طالب. قال: وبما تعرف شيعتهم[3]؟ فقيل: بصلاة احدى وخمسين، والجهر ببسم الله الرحمن الرحيم، والقنوت قبل الركوع، والتختّم في اليمين، [والتعفير بالجبين][4]. فعند ذلك قال إبراهيم: اللهمّ اجعلني من شيعة عليّ. فأخبر الله تعالى نبيّه في كتابه: ﴿وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾[5].

فإذا كان إبراهيم سأل الله تعالى أن يجعله من شيعته، فكيف لا يكون عليٌّ أفضل منه؟

وذكر الشيخ الفقيه أبو الحسن محمّد بن أحمد بن عليّ بن الحسين بن شاذان في مناقبه[6] عن الإمام أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا، عن أبيه، عن آبائه، عن عليّ عليه السلام[7]

---

۱. تأويل الآيات الظاهرة، ج ۲، ص ۴۹۶ ـ ۴۹۷.
۲. «ألف»: ـ آخر.
۳. «ب»: شيعته.
۴. سقطت من «ألف».
۵. سورة الصافّات: الآية ۸۳.
۶. مئة منقبة، ص ۱۷۳.
۷. «ب»: عن الحسين بن عليّ.

قال : قال رسول الله ﷺ : لمّا أُسري بي إلى السماء لقيني نوح ، فقال : يا محمّد ، من خلّفت على أُمّتك ؟ قلت : عليّ بن أبي طالب . فقال : نِعم الخليفة خلّفت . ثمّ لقيني أخي موسى ، فقال : يا محمّد ، من خلّفت على أُمّتك ؟ فقلت : عليّ بن أبي طالب . فقال : نِعم الخليفة خلّفت . ثمّ لقيني عيسى ، فقال : يا محمّد ، من خلّفت على أُمّتك ؟ فقلت : عليّ بن أبي طالب [١] . فقال : نِعم الخليفة خلّفت .

قال : فقلت : يا جبرئيل ، ما لي لا أرى إبراهيم ؟ قال : فعدل بي إلى حظيرة فإذا فيها شجرة لها ضروع كضروع الغنم [وإذا ثمّ أطفال] [٢] كلّما خرج [ضرع] [٣] من فم واحد ردّه إلى آخر ، فقال لي : يا محمّد ، من خلّفت على أُمّتك ؟ قلت : عليّاً . قال : نِعم الخليفة خلّفت على أُمّتك ، وإنّي ـ يا محمّد ـ سألت الله ربّي أن يولّيني غذاء أطفال شيعة عليّ بن أبي طالب ، فأنا أُغذّيهم .

وهذا ممّا يدلّ على تفضيل عليّ على إبراهيم حيث ولّاه الله أن يغذّي أطفال شيعة عليّ .

وفي الكتاب المذكور [٤] ، وهو ما روي عن أبي ذرّ ، قال : نظر النبيّ ﷺ إلى عليّ بن أبي طالب عليه السلام فقال : هذا خير الأوّلين من أهل السماوات والأرض ، هذا سيّد الصدّيقين وسيّد الوصيّين وإمام المتّقين وقائد الغرّ المحجّلين . إذا كان يوم القيامة ، جاء عليٌّ على ناقة من نُوق الجنّة ، قد أضاءت القيامة من ضوئها ، على رأسه تاج مرصّع بالزبرجد والياقوت ، فتقول الملائكة : هذا ملك مقرّب . ويقول النبيّون : هذا نبيّ مرسل . فينادي منادٍ من بطنان العرش : هذا الصدّيق الأكبر ، هذا وصيّ حبيب الله ، هذا [٥] عليّ بن أبي طالب . فيقف على متن جهنّم ؛ فيُخرج منها من يحبّ ، ويدخل فيها من يبغض ، ويأتي أبواب الجنّة فيدخل أولياءه الجنّة بغير حساب .

فإذا قال له النبيّ ﷺ : هذا خير الأوّلين من أهل السماوات والأرض ، فكيف لا يكون أفضل من سائر الأنبياء ؟

ومن ذلك ما رواه صاحب كتاب جامع الفوائد [٦] عن الصدوق أبي جعفر محمّد

---

١ . «ب» وهامش «ألف» : عليّاً .

٢ . من المصدر .

٣ . من المصدر .

٤ . مئة منقبة، ص ٨٨ .

٥ . «ألف» : ـ هذا .

٦ . تأويل الآيات الظاهرة، ج ٢، ص ٨٣٤، وأورده البحراني في مدينة المعاجز، ج ٢، ص ٣٩٤ عن كتابنا هذا .

ابن بابويه، بإسناده يرفعه إلى أبي ذرّ ﷺ قال: سمعت رسول الله يقول: افتخر إسرافيل على جبرئيل، فقال: أنا خير منك. فقال له[1] جبرئيل: ولمَ أنت خير منّي؟ قال: لأنّي صاحب الثمانية حملة عرش الله، وأنا صاحب النفخة في الصور، وأنا أقرب الملائكة إلى الله.

فقال جبرئيل: بل أنا خير منك. فقال إسرافيل: وبماذا أنت خير منّي؟ قال جبرئيل: لأنّي أمين الله على وحيه، ورسوله إلى أنبيائه المرسلين، وأنا صاحب الخسوف، وما أهلك الله أُمّة من الأُمم إلّا على يدي.

فاختصما إلى الله تعالى، فأوحى الله إليهما: اسكتا؛[2] فوعزّتي وجلالي، لقد خلقت من هو خير منكما. قالا: يا ربّ، وتخلق من هو خير منّا ونحن خلقنا من نور؟! فقال: نعم. وأوحى الله إلى حجب القدرة: انكشفي. فانكشفت، فإذا على ساق العرش مكتوب: «لا إله إلّا الله، محمّد وعليّ وفاطمة والحسن والحسين خير خلق الله». فقال جبرئيل: يا ربّ، أسألك بحقّهم عليك أن تجعلني خادمهم. قال الله تعالى: قد فعلتُ. فجبرئيل ﷺ خادم أهل البيت[3]، وإنّه لخادمنا.

([4] وفي كتاب الديلمي: روي أنّ الكلمات التي تلقّاها آدم من ربّه فتاب عليه، قوله تعالى: ﴿رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَتَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ﴾[5] [و] روي أنّ آدم وزوجته حوّاء رأيا على باب الجنّة: «محمّد وعليّ وفاطمة والحسن والحسين صفوتي من الخلق». فسألا الله بهم، فتاب عليهم.

ومعنى الصفوة هو المختار والخلاصة من كلّ شيء.

وذكر شيخنا الشهيد ﷺ[6] في أربعينه[7] الذي جمعه في فضائل مولانا أمير المؤمنين ﷺ بإسناده عن الأعمش، عن سعيد بن جبير، عن ابن عبّاس، قال: كان رسول الله ﷺ عليلاً، فغدا إليه عليّ بن أبي طالب بكرة، وكان يحبّ أن لا يسبق إليه

---

١. ألف: ـ له.

٢. «ب»: اسكنا.

٣. المصدر: فجبرئيل من أهل البيت.

٤. من هُنا إلى بداية المطلب الرابع ساقطة من «ب».

٥. سورة الأعراف، الآية ٢٣.

٦. نسبة الكتاب إلى الشهيد خطأ، والصحيح أنّه من جمع الشيخ منتجب الدين الرازي.

٧. الأربعون حديثاً لمنتجب الدين، ص ٢٩.

أحد، فإذا النبيّ ﷺ نائم في صحن الدار ورأسه على حجر دحية بن خليفة الكلبي، فقال: السلام عليك، كيف أصبح رسول الله؟ قال دحية: بخير يا أخا رسول الله. قال: جزاك الله عنّا أهل البيت خيراً. قال له دحية: إنّي أُحبّك، وإنّ لك عندي مديحة أُهدي بها إليك: أنت أمير المؤمنين، وقائد الغرّ المحجّلين، وسيّد ولد آدم بعد سيّد المرسلين إلى يوم القيامة، تزفّ أنت وشيعتك مع محمّد ﷺ وحزبه في الجنان، قد أفلح من تولّاك، وخاب وخسر من عاداك. بحبّ محمّد أحبّوك، وببغضه أبغضوك، لا تنالهم شفاعة محمّد. ادنُ من صفوة الله ابن عمّك، فأنت أحقّ به. ثمّ أخذ برأس النبي ﷺ فوضعه في حجره.

فانتبه النبي ﷺ فقال: ما هذه الهمهمة؟ فأخبره الحديث، فقال النبي ﷺ: إنّه لم يكن دحية، كان جبرئيل سمّاك بأسماء سمّاك الله بها، وهو الذي ألقى مودّتك في صدور المؤمنين ورهبتك في صدور الكافرين، مصداقه قوله تعالى: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَـٰنُ وُدًّا﴾[1].[2]

[و] روى أبو صالح عن ابن عبّاس، في قوله تعالى: ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ﴾[3] قال: هم أهل بيت رسول الله ﷺ: عليّ بن أبي طالب وفاطمة والحسن والحسين وأولادهم إلى يوم القيامة، هم صفوة الله وخيرته[4]].

المطلب الرابع

وهو ما ذكره محمّد بن يوسف الكنجي الشافعي في كتابه كفاية الطالب[5] في مناقب عليّ بن أبي طالب عليه السلام[6] في سؤال أبي عقال، قال: حدّثنا الحسن بن عليّ بن شهاب بن مالك،

---

١. سورة مريم، الآية ٩٦.

٢. اليقين لابن طاووس ص ١٢٩ و ٢٤٠ ـ ٢٤١؛ الأمالي للطوسي، ص ٦٠٤؛ بشارة المصطفى، ص ١٦١؛ مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ٢٥٤؛ المناقب للخوارزمي، ص ٣٢٣؛ وعنه كشف اليقين للحلّي ٢٧١؛ كشف الغمّة، ج ١، ص ٣٥٠، وانظر شرح الأخبار، ج ١، ص ٢٠٢. وراجع كتاب الكواكب الدرية للأمير صلاح بن إبراهيم الحسني، ص ٨٥ ـ ٨٦ المطبوع بتحقيقنا.

٣. سورة النمل، الآية ٥٩.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ١٥٢.

٥. «ألف»: «كفاية الطالبين». «ب»: «كفاية المطالب»، وكلاهما تصحيف.

٦. كفاية الطالب، ص ٣١٥ ـ ٣١٦.

عن أبي سلمة، عن أبي سعيد، قال: سأل أبو عقال[1] النبيّ ﷺ فقال: يا رسول الله، من سيّد المسلمين؟ فقال النبيّ: من تراك تظنّ يا أبا عقال؟ فقال: آدم. فقال النبيّ ﷺ: هاهنا من هو أفضل من آدم. فقال أبو عقال: [يا رسول الله][2] أليس قد خلقه الله بيده، ونفخ فيه من روحه، وزوّجه حوّاء أمته، وأسكنه جنّته، فمن يكون أفضل منه؟ فقال النبيّ ﷺ: من فضّله الله تعالى. فقال: شيث؟ فقال ﷺ: أفضل من شيث. فقال: إدريس إذاً. فقال: أفضل من إدريس ونوح. قال: فهود؟ قال: أفضل من هود وصالح. قال: فموسى؟ قال: أفضل من موسى وهارون. قال: فإبراهيم؟ قال: أفضل من إبراهيم وإسماعيل وإسحاق. قال: فيعقوب؟ قال: أفضل من يعقوب ويوسف. قال: فداوود؟ قال: أفضل من داوود وسليمان. قال: فأيّوب؟ قال: أفضل من أيّوب ويونس. قال: فزكريّا؟ قال: أفضل من زكريّا ويحيى. قال: فاليَسع؟ قال: أفضل من اليَسع وذي الكفل. قال: فعيسى؟ قال: أفضل من عيسى.

قال أبو عقال: ما علمتُ مَن هو يا رسول الله، أملك مقرّب؟ فقال النبيّ ﷺ: مكلّمك ـ يعني به نفسه ـ. فقال أبو عقال: سررتني يا رسول الله. فقال النبيّ[3]: أفلا أزيدك على ذلك؟ قال أبو عقال: نعم. قال: اعلم يا أبا عقال، أنّ الأنبياء والمرسلين ثلاثمئة وثلاثة عشر نبيّاً؛ لو جعلوا في كفّةٍ وصاحبُك في كفّةٍ، لرجح عليهم.

قال أبو عقال: ملأتني سروراً يا رسول الله، فمَن بعدك أفضل الناس؟ قال: عليّ بن أبي طالب. ولكن يا أبا عقال، فضل عليّ على سائر الخلق كفضل جبرئيل على سائر الملائكة.

وهذا الحديث يدلّ على فضل أمير المؤمنين على جميع الأنبياء؛ حيث قال النبي ﷺ: فضل عليّ على سائر الخلق كفضل جبرئيل على سائر الملائكة.

المطلب الخامس

ممّا يؤيّد قولنا، وهو ما ذكره ابن شهر آشوب في مناقبه[4] عن أبي حمزة الثمالي أنّه

---

۱. أبو عقال: هلال بن زيد بن الحسن الكلبي، مولى النبي ﷺ، قبره بعسقلان. انظر: ميزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۱۳؛ تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص ۷۰.

۲. من «ب».

۳. ألف: ـ النبيّ.

۴. مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۲۸۱.

قال: دخل عبد الله بن عمر على عليّ بن الحسين زين العابدين ﷺ وقال له: يا ابن الحسين، أنت الذي تقول: إنّ يونس بن متّى إنّما لقي من الحوت ما لقي لأنّه عرضت عليه ولاية جدّي فتوقّف عندها؟ قال: بلى ثكلتك أُمّك! قال عبد الله بن عمر: فأرني برهان ذلك إن كنت من الصادقين.

قال عبد الله بن عمر: فأمر عليّ بن الحسين بشدّ عينيه بعصابة وعيني بعصابة، ثمّ أمر بعد ساعة بفتح أعيننا، فإذا نحن على شاطئ البحر تضرب أمواجه. فقال ابن عمر: يا سيّدي، دَمي في رقبتك، الله الله في نفسي! فقال عليّ بن الحسين: أردتَ البرهان؟ فقال عبد الله بن عمر: أرني إن كنت من الصادقين.

ثمّ قال عليّ بن الحسين ﷺ: يا أيّها الحوت. فاطّلع الحوت رأسه من البحر مثل الجبل العظيم، وهو يقول: لبّيك لبّيك يا وليّ الله. فقال عليّ بن الحسين ﷺ: من أنت؟ قال: أنا حوت يونس يا سيّدي. قال عليّ بن الحسين ﷺ: حدّثنا بخبر يونس. قال: إنّ الله تعالى لم يبعث نبيّاً[1] من لدن آدم إلى أن صار جدّك محمّد ﷺ إلّا وقد عرض عليه ولايتكم أهل البيت؛ فمن قبلها من الأنبياء سلّم وتخلّص، ومن توقّف عنها وتتعتع في حملها[2] لقي ما لقي آدم من المعصية، ولقي ما لقي نوح من الغرق، وما لقي إبراهيم من النار، وما لقي يوسف من الجبّ، وما لقي أيّوب من البلاء، وما لقي داوود من الخطيئة إلى أن بعث الله يونس، فأوحى الله إليه أن: يا يونس، تولّ أمير المؤمنين عليّاً والأئمّة الراشدين في صلبه، في كلام له. قال يونس: كيف أتولّى من لم أره ولم أعرفه؟! وذهب مغاضباً، فأوحى الله تعالى إليّ أن: التقم يونس، ولا توهن له عظماً، فمكث في بطني أربعين صباحاً يطوف معي البحار في ظلمات ثلاث ينادي: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾[3] قد قبلت ولاية عليّ بن أبي طالب والأئمّة الراشدين من ولده، فلمّا أن آمن بولايتكم، أمرني ربّي فقذفته[4] على ساحل البحر[5].

---

١. «ألف»: ـ نبيّاً.

٢. أي تردّد في حملها من عَيّ وعجز.

٣. سورة الأنبياء، الآية ٨٧.

٤. «ألف»: أن أقذفه.

٥. جاء في المصدر بعد هذا: فقال زين العابدين: ارجع أيّها الحوت إلى وَكرك، واستوى الماء.

وذكر في كتاب الكشكول عن النبيّ ﷺ أنّه قال: ما تكاملت النبوّة لنبيّ في البداية حتّى عرضت عليه ولايتي وولاية أهل بيتي ومُثّلوا له، فأقرّ بطاعتهم[1].

وقال النبيّ ﷺ: أتاني جبرئيل فقال: يا محمّد، إنّ ربّك يأمرك بحبّ عليّ بن أبي طالب وولايته.

ومن ذلك ما ذكره ابن طلحة في كتاب مطالب السؤول في مناقب آل الرسول وهو ما رواه محمّد بن عليّ ماجيلويه، قال: حدّثني عمّي محمّد بن أبي القاسم، عن أحمد بن هلال، عن الفضل بن دكين، عن معمر بن راشد، قال: سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمّد الصادق عليه السلام يقول: أتى يهوديّ إلى النبيّ ﷺ فقام بين يديه يحدّ النظر إليه، فقال ﷺ: يا يهوديّ، ما حاجتك؟ قال: أنت أفضل أم موسى بن عمران النبيّ الذي كلّمه الله وحمل عليه التوراة والعصا، وفلق له البحر، وأظلّه بالغمام؟

فقال له النبيّ ﷺ: إنّه يكره للعبد أن يزكّي نفسه، ولكن إنّ آدم لمّا أصاب خطيئته كانت توبته أن قال: «اللهمّ إنّي أسألك بحقّ محمّد وآل محمّد أن تغفر لي خطيئتي». فغفرها الله له، وإنّ نوحاً لمّا ركب السفينة وخاف الغرق قال: «اللهمّ إنّي أسألك بحقّ محمّد وآل محمّد أن تنجيني من الغرق». فنجّاه الله منها، وإنّ إبراهيم لمّا أُلقي في النار قال: «اللهمّ إنّي أسألك بحقّ محمّد وآل محمّد أن تنجيني منها». فنجّاه الله وجعلها[2] برداً وسلاماً، وإنّ موسى لمّا ألقى عصاه فأوجس في نفسه خيفة قال: «اللهمّ إنّي أسألك بحقّ محمّد وآل محمّد أن أمنتني منها». فقال الله تعالى: ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ﴾[3].

وإنّ موسى[4] لو أدركني [ثم] لم يؤمن بي وبنبوّتي، ما نفعه إيمانه ولم يتمّ له النبوّة[5].

يا يهودي، ومن ذرّيّتي المهديّ؛ إذا خرج نزل عيسى بن مريم لنصرته، فقدّمه وصلّى خلفه[6].

---

۱. بصائر الدرجات، ص ۹۳، وفيه: ما تكاملت النبوّة لنبيّ في الأظلّة؛ أي عالَم الظلال.

۲. «ب»: «فجعلها الله» بدل «فنجّاه الله وجعلها».

۳. سورة طه، الآية ۶۸.

۴. «ب»: «يا يهودي، إذا موسى» بدل «وإنّ موسى».

۵. «ب»: ما نفعه إيمانه شيئاً ولا نفعته النبوّة.

۶. الأمالي للصدوق، ص ۲۸۷؛ روضة الواعظين، ص ۲۷۲؛ الاحتجاج للطبرسي، ج ۱، ص ۵۴ ـ ۵۵؛ تأويل الآيات ←

ومن ذلك ما رواه[١] أبو نعيم ـ وهو من أعيان علماء أهل السنّة ـ في كتاب حلية الأولياء، ذكر إكرام الله تعالى لذرّيّة النبوّة أنّ عيسى بن مريم يصلّي خلف المهديّ، وهو من أنبياء أُولي العزم، ولا شكّ أنّ اقتداء الفاضل بالمفضول قبيح عقليّ. وإذا كان عيسى يقتدي بالمهديّ فكيف لا يفضل عليّ بعيسى وهو أفضل من المهدي بالنصّ من النبيّ لقوله للحسن والحسين: **سيّدا شباب أهل الجنّة، وأبوهما خير منهما**[٢]. ولقول الصادق عليه السلام لرجل من أصحابه[٣] حين سأله: هل تزور جدّي أمير المؤمنين عليه السلام؟ فقال الرجل: ما زرته. قال له الصادق عليه السلام: **لولا أنّك من شيعتنا ما نظرت إليك أبداً، لا تزور من يزوره الله تعالى مع الملائكة**[٤] **وتزوره الأنبياء؟!** فقال الرجل: ما علمت ذلك! فقال له: **اعلم أنّ عليّ بن أبي طالب عليه السلام أفضل عند الله من الأئمّة كلّهم، وله بقدر ثواب أعمالهم، [وعلى قدر أعمالهم]**[٥] **فضّلوا**[٦].

وكيف لا يكون كذلك وقد قال النبيّ صلى الله عليه وآله ـ وهو مشهور بين الجمهور ـ في قتله لعمرو بن عبد ودّ العامريّ يوم الخندق: **ضربة عليّ يوم الخندق أفضل من عمل الثقلين إلى يوم القيامة**[٧]. وإذا كانت ضربة واحدة من عليّ عليه السلام تفضل على عبادة الثقلين، فبما يقاس بقايا أعماله عليه السلام؟ أليس الأنبياء هم من جملة الثقلين؟

وقد ورد في ذلك أخبار كثيرة، ومن ذلك ما رواه أنس بن مالك [من] حديث

⇔ الظاهرة، ج ١، ص ٤٩. ولم نجده في مطالب السؤول المطبوع!

١. «ب»: ما ذكره.

٢. قرب الإسناد، ص ١١١؛ مناقب أمير المؤمنين عليه السلام للكوفي، ج ٢، ص ٢٥٠؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٣٦؛ شرح الأخبار، ج ١، ص ١٤٣؛ مئة منقبة، ص ١٩ وفيه: **إنّ عليّ بن أبي طالب أفضل خلق الله تعالى غير نبي، والحسن والحسين**؛ مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ١٦٤؛ سنن ابن ماجة، ج ١، ص ٤٤؛ المعجم الكبير، ج ٣، ص ٣٩ و ج ١٩، ص ٢٩٢؛ تاريخ بغداد، ج ١، ص ١٥٠؛ المستدرك للحاكم، ج ٣، ص ١٦٧؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ١٣، ص ٢٠٨ و ٢٠٩ و ٢١١.

٣. وهو أبو وهب القصري أو ابنه يونس، على ما جاء في المصادر.

٤. «ب»: ملائكته.

٥. سقطت من «ألف».

٦. كامل الزيارات، ص ٨٩؛ الكافي، ج ٤، ص ٥٨٠؛ العزار الكبير لابن المشهدي، ص ٣٦؛ فرحة الغري، ص ١٠٢.

٧. مناقب آل أبي طالب عليه السلام، ج ٢، ص ٣٢٧؛ المستدرك للحاكم، ج ٣، ص ٣٢؛ تاريخ بغداد، ج ١٣، ص ١٩؛ شواهد التنزيل، ج ٢، ص ١٤؛ المناقب للخوارزمي، ص ١٠٧؛ ونقله ابن طاووس في الطرائف، ص ٦٠؛ والاربلي في كشف الغمّة، ج ١، ص ١٤٨ عن الخوارزميّ.

الطائر ـ وهو مشهور بين الجمهور ـ الذي أُهدي لرسول الله ﷺ فقال: **اللهمّ ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي هذا الطائر**. فأتى عليّ عليه السلام فأكل معه[1].

قوله: «أحبّ خلقك» عامّ في النبيّين وغيرهم، و«أحبّ» أفعل التفضيل، وزيادة المحبّة من الله تعالى إنّما يكون بزيادة العمل الموجب للأفضليّة، وذلك حاصل لعليّ عليه السلام.

وفي كتاب غاية المطلوب: روي عن سعد بن عبادة أنّه قال: قال رسول الله ﷺ: **لمّا عرج بي إلى السماء فكنت من ربّي كقاب قوسين أو أدنى، سمعت النداء من قبل الله تعالى: يا محمّد، من تحبّ ممّن معك[2] في الأرض؟ فقلت: أُحبّ من يحبّه الله ويأمرني بحبّه. [فسمعت النداء من قبل الله: يا محمّد، أحبب عليّاً؛ فإنّي أُحبّه وأُحبّ من يُحبّه][3]. فرجعت إلى السماء الرابعة، فلقيني جبرئيل فقال لي: يا رسول الله، ما قال لك العزيز، وما قلتَ له؟ قلتُ: سمعت النداء من قبل الله: يا محمّد، من تحبّ ممّن معك في الأرض؟ فقلت: أُحبّ من يحبّه الله العزيز ويأمرني بحبّه. فسمعت النداء من قبل الله: يا محمّد، أحبب عليّاً؛ فإنّي أُحبّه وأُحبّ من يحبّه. فبكى جبرئيل حتّى علا منه النحيب، وقال: والذي بعثك بالحقّ نبيّاً، لو أنّ أهل الأرض كلّهم يحبّون عليّاً[4] كما يحبّه أهل السماوات لما خلق الله النار؛ ﴿قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾[5].[6]**

---

۱. مناقب أمير المؤمنين عليه السلام للكوفي، ج ۲، ص ۴۹۰؛ الأمالي للصدوق، ص ۷۵۳؛ المسترشد، ص ۵۹۰؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۱۳۷؛ الأمالي للطوسي، ص ۲۵۳؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۲۵۸؛ سنن الترمذي، ج ۵، ص ۳۰۰؛ مسند أبي يعلى الموصلي، ج ۷، ص ۱۰۵؛ المعجم الكبير، ج ۱، ص ۲۵۳ و ج ۷، ص ۸۲ و ج ۱۰، ص ۲۸۲؛ تاريخ بغداد، ج ۹، ص ۳۷۶؛ المستدرك للحاكم، ج ۳، ص ۱۳۰ ـ ۱۳۱؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۳۷، ص ۴۰۶ و ج ۴۲، ص ۲۴۵، وتجده في كثير من المصادر المعتبرة. راجع الجزء الرابع من المنهج الثاني من كتاب عبقات الأنوار، وكتاب مصادر حديث الطير للأستاذ الطبسي.

۲. «ب»: تبعك.

۳. سقطت من «ألف».

۴. «ب»: «يحبّون» بدل «يحبّون عليّاً».

۵. سورة آل عمران: الآيتان ۷۳ ـ ۷۴.

۶. الروضة في المعجزات والفضائل، ص ۱۵۶؛ وعنه في بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۸.

المطلب السادس

وهو ما ذكر في كتاب المجتبى في توضيح أسرار المصطفى والمرتضى خبر حرّة بنت حليمة ومخاطبتها مع الحجّاج بن يوسف الثقفي لمّا طالبها الحجّاج، وقال لها: لا أشكّ أنّكِ تكونين رافضيّة!

فقالت الحرّة: فراسةٌ من غير مؤمنٍ.

قال الحجّاج: هذا مضاف إلى ما بلغني عنك.

فقالت: وما هو؟

قال الحجّاج: بلغني أنّك تفضّلين عليّاً على أبي بكر وعمر وعثمان!

قالت: والله إنّ الذي وشا إليك عنّي فهو كاذب عَلَيّ، والله ما فضّلته[1] على أبي بكر وعمر وعثمان، ولكنّي أفضّله على آدم وعلى نوح وعلى إبراهيم وعلى داوود وعلى سليمان وعلى موسى وعلى عيسى.

فقال الحجّاج: ويلكِ! أنا أُنكر عليك بتفضيلك إيّاه على رجال قد صحبوا رسول الله ﷺ، وأنتِ تفضّليه على سبعة من الأنبياء؟!

قال لها الحجّاج: فإن لم تأتيني بصحّة ما قلتِ، لأخذتُ ما فيه عيناك في هذه الساعة.

قالت الحرّة: إذا أتيتُك بشيء تعرف صحّته لا تناكرني فيه؟

قال الحجّاج: فعاهدت الله على ذلك.

فقال لها الحجّاج: أخبريني بما فضّلتيه على آدم؟

فقالت: قال الله تعالى في قصّة آدم: ﴿وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ * ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾[2] ومولاي عليّ بن أبي طالب قال الله تعالى في حقّه وشكره ومدحه في سورة هل أتى، فقال: ﴿وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُوراً﴾[3] ومولاي لم يعص الله طرفة عين أبداً ولم يأخذه في الله لومة لائم، فهل عندك ما ينافي هذا؟

---

١. «ب»: أفضّله.

٢. سورة طه: الآيتان ١٢١ ـ ١٢٢.

٣. سورة الإنسان، الآية ٢٢.

قال: لا. ثمّ قال: فبما فضّلتيه على نوح؟

قالت: قال الله تعالى في قصّة نوح: ﴿ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةَ نُوحٍ وَامْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللهِ شَيْئاً وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ﴾[1] ومولاي زوّجه الله تعالى فاطمة في السماء تحت سدرة المنتهى، وكان وليّها الملك الأعلى، وولد له منها الحسن والحسين. وقال رسول الله ﷺ لعليّ: إنّ ولديك هذين سيّدا شباب أهل الجنّة. ولقد دخل عليٌّ يوماً على رسول الله ﷺ وهما على ظهر رسول الله ﷺ، فقال: نِعم المطيّة مطيّتكما. قال رسول الله ﷺ: ونعم الراكبان هما، وأبوهما خير منهما. فإذا كانا سيّدي شباب أهل الجنّة من الأنبياء والأولياء والصالحين من عباده، وأبوهما خير منهما، فعليّ حينئذٍ أفضل الخلق وأجلّهم منزلةً، فهل عندك ما ينافي هذا؟

قال لا. ثمّ قال: فبما فضّلتيه على إبراهيم؟

قالت: قال الله في قصّة إبراهيم: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ﴾[2] قال الله تعالى له: ﴿أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً وَاعْلَمْ أَنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ ومولاي قال قولاً ما قاله أحد قبله ولا يقوله بعده: لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً. فهل عندك ما ينافيه[3]؟

قال: لا. ثمّ قال: فبما فضّلتيه على داوود؟

قالت: قال الله تعالى في حقّه: ﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ * فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلّاً آتَيْنَا حُكْماً وَعِلْماً﴾[4] ومولاي عليّ بن أبي طالب قال رسول الله ﷺ في حقّه: أقضاكم عليّ. فهل عندك ما ينافي هذا؟

قال: لا. ثمّ قال: فبما فضّلتيه على سليمان؟

قالت: قال الله تعالى في قصّة سليمان: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ

---

۱. سورة تحريم، الآية ۱۰.
۲. سورة البقرة، الآية ۲۶۰.
۳. «ب»: ما ينافي هذا.
۴. سورة الأنبياء، الآيتان ۷۸ ـ ۷۹.

بَعْدِي إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ﴾[١] ومولاي لمّا عرضت له الدنيا قال لها: إليك عنّي يا غرارة؛ فقد طلّقتك ثلاثاً لا رجعة لي إليك، ولا لي رغبة فيك. فهل عندك ما ينافي هذا؟

قال: لا. ثمّ قال: فبما فضّلتيه على موسى؟

قالت: قال الله تعالى في قصّة موسى لمّا خاف: ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ﴾[٢] وقال: ﴿فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ* وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ﴾[٣] حتّى قال الله تعالى: ﴿يَا مُوسَىٰ لاَ تَخَفْ إِنِّي لاَ يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾[٤] ومولاي لمّا أراد المشركون قتل رسول الله ﷺ، بات على فراش رسول الله ووقاه بنفسه ولم يخش ولم يخف[٥]، فأنزل الله في حقّه: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ وَاللهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾[٦] فهل عندك ما ينافي هذا؟

قال: لا. ثمّ قال: فبما فضّلتيه على عيسى؟

قالت: قال الله تعالى في قصّة مريم: ﴿فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسْياً مَنْسِيّاً﴾[٧] ووضعته في أصل جذع النخلة، ومولاي لمّا وقعت أمّه في المخاض، فتحت لها باب الكعبة ودخلت ووضعته في وسط بيت الحرام، وما فُضّل بهذه الفضيلة ولا شُرّف بهذا الشرف غيره، فهل عندك ما ينافي ذلك؟

قال: لا. ثمّ قال: والله لو لم تذكرين هذه الدلائل الواضحة لكنت أُعذّبنّك عذاباً شديداً. ثمّ أمر لها بجوائز سنيّة وعطايا هنيّة[٨].

---

١. سورة ص، الآية ٣٥.
٢. سورة القصص، الآية ٢١.
٣. سورة الشعراء: الآيتان ١٣ ـ ١٤.
٤. سورة النمل، الآية ١٠.
٥. «ب»: ولم يخف ولم يخش.
٦. سورة البقرة، الآية ٢٠٧.
٧. سورة مريم، الآية ٢٣.
٨. الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٦١؛ وعنه في بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ١٣٤؛ وانظر الصراط المستقيم، ج ١، ص ٢٣٠؛ الأنوار النعمانية، ج ١، ص ٢٥.

المطلب السابع

ومن ذلك ما رواه الخوارزميّ في مناقبه[١] عن البختري، قال: رأيت عليّ بن أبي طالب عليه السلام صعد المنبر بالكوفة وعليه مدرعة رسول الله صلى الله عليه وآله، متقلّداً سيف رسول الله، متعمّماً بعمامة رسول الله، فقعد على المنبر وكشف عن بطنه، فقال: سلوني من قبل أن تفقدوني؛ فإنّما بين الجوانح منّي علمٌ جمٌّ، هذا سفط العلم، هذا لعاب رسول الله، هذا ما زقّني رسول الله زقّاً من غير وحي أُوحي إليّ، فوالله لو ثنيت لي الوسادة فجلست عليها لأفتيت لأهل[٢] التوراة بتوراتهم، ولأهل الإنجيل بإنجيلهم، ولأهل الزبور بزبورهم، ولأهل الفرقان بفرقانهم حتّى يُنطق الله التوراة والإنجيل والزبور والفرقان فيقولوا: صدق عليٌّ؛ قد أفتاكم بما أنزل الله فينا وأنتم تتلون الكتاب، أفلا تعقلون[٣]؟!

ومن ذلك ما ذكر[٤] في كتاب الأربعين[٥] عن عمّار بن خالد، عن إسحاق الأزرق، عن عبد الملك بن سليمان، قال: وجد في ذخيرة [أحد] حواريّ عيسى عليه السلام في رِقّ[٦] مكتوب بالقلم السرياني منقول من التوراة، وذلك لمّا تشاجر موسى والخضر في قصّة السفينة والغلام والجدار، ورجع موسى إلى قومه، فسأله أخوه هارون عمّا استعلمه من الخضر، وشاهده من عجائب البحر، فقال موسى: بينما أنا والخضر على شاطئ البحر إذ سقط بين أيدينا طائر، فأخذ في منقاره قطرة من ماء البحر ورمى بها نحو المشرق، وأخذ منها ثانية ورمى بها نحو المغرب، ثمّ أخذ الثالثة ورمى بها نحو السماء، ثمّ أخذ رابعة ورمى بها نحو الأرض، ثمّ أخذ خامسة وألقاها في البحر، فبهتُّ أنا والخضر من ذلك وسألته عنه، فقال: لا أعلم! فبينما نحن كذلك فإذا بصيّاد يصيد في البحر، فنظر إلينا وقال: ما لي أراكما في فكرة من

---

١. المناقب، ص ٩١، ونقله عنه الحلّي في كشف اليقين، ص ٥٥ ـ ٥٦.

٢. «ألف»: أهل.

٣. الأمالي للصدوق، ص ٤٢٢؛ التوحيد، ص ٣٠٥؛ روضة الواعظين، ص ١١٨؛ الاحتجاج، ص ١، ص ٣٨٤؛ مناقب آل أبي طالب، ج ١، ص ٣١٧؛ كشف الغمّة، ج ١، ص ١١٤؛ فرائد السمطين، ج ١، ص ٣٤٠؛ الصراط المستقيم، ج ١، ص ٢١٧.

٤. «ب»: روى.

٥. نقله الإسترآبادي في تأويل الآيات الظاهرة، ج ١، ص ١٠٤ عن كتاب الأربعين لأسعد الإربلي، وهو من أعلام العامّة في القرن السابع. وأيضاً أورده البحراني في مدينة المعاجز، ج ٢، ص ١٣٤ نقلاً عن كتابنا.

٦. «ب»: في ورق.

أمر الطائر ؟ فقلنا : هو كذلك . فقال : أنا رجل صيّاد وقد علمت إشارته ، وأنتما نبيّان لا تعلمان ! فقلنا : لا نعلم إلّا ما علّمنا الله تعالى . فقال : هذا الطائر في البحر يسمّى مسلماً؛ لأنّه إذا صاح يقول في صياحه : مسلم . فإشارته برمي الماء من منقاره نحو المشرق والمغرب والسماء والأرض وفي البحر ، يقول : يأتي في آخر الزمان نبيّ يكون علم أهل المشرق والمغرب، والسماوات والأرض[1] عند علمه مثل هذه القطرة الملقاة في هذا البحر ، ويرث علمه ابن عمّه ووصيّه عليّ بن أبي طالب عليه السلام . فعند ذلك سكن ما كنّا فيه من التشاجر ، واستقلّ كلّ واحد منّا علمه [بعد أن كنّا مُعجبين بأنفسنا ، ثمّ غاب عنّا فعلمنا أنّه ملك بعثه الله إلينا ليعرّفنا نقصاننا حيث ادّعينا الكمال][2] .

وإذاً كان علم أهل السماوات والأرض[3] عند علمه كالقطرة الملقاة في البحر، وموسى والخضر هما نبيّان ، ولا يكون رجحان الفضائل إلّا بالعلم وزيادة العمل[4] وهو حاصل لعليّ عليه السلام مع كمال المنزلة من الله تعالى ، وقال عليّ عليه السلام : **علّمني رسول الله صلى الله عليه وآله ألف باب من العلم ، ففتح لي من كلّ باب ألف باب**[5].

وأيضاً من ذلك ما رواه الغزالي بعبارة أُخرى في رسالة **العلم اللدنيّ**[6] ما هذا لفظه : قال أمير المؤمنين عليه السلام : **إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله أدخل لسانه في فمي ، فانفتح في قلبي ألف باب ، ففتح لي من كلّ باب ألف باب** .

المطلب الثامن

ومن ذلك ما ذكره الشيخ أبو جعفر الطوسي في كتابه **مصباح الأنوار في مناقب الأئمّة الأطهار**[7] أنّ سلمان الفارسي والمقداد بن الأسود وأبوذرّ الغفاري وجماعة من أصحاب

---

١. «ألف» : أهل السماوات والأرض والمشرق والمغرب .
٢. من تأويل الآيات الظاهرة.
٣. «ب» : وعلم أهل الأرض .
٤. «ب» : وزيادة العمل والعصمة .
٥. تجده قريباً بهذا اللفظ في الأمالي للصدوق، ص ٧٣٧؛ الخصال، ص ٥٧٢؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ١، ص ٢٠٤؛ كشف الغمّة، ج ١، ص ١٣٠؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٤٢، ص ٣٨٥.
٦. نقله عنه ابن طاووس في الطرائف، ص ١٣٦.
٧. نقله عنه البحراني في مدينة المعاجز، ج ١، ص ٥٦.

النبيّ ﷺ دخلوا عليه والحزن ظاهر في وجوههم، فجثوا[1] بين يدي رسول الله ﷺ فقالوا: نفديك بالآباء والأُمّهات، إنّا نسمع في عليّ كلاماً قد أحزننا! وإنّا نستأذنك في الردّ عليهم.

فقال رسول الله ﷺ: وما عساهم أن يقولوا [في أخي][2] وابن عمّي عليّ بن أبي طالب؟

فقالوا: يا رسول الله، إنّهم يقولون: وأيّ فضيلة لعليّ في سبقه إلى الإسلام؟ إنّما أدركه وهو طفل صغير! ونحواً من هذا الكلام[3] والنكت.

فقال النبيّ ﷺ: هذا الذي يحزنكم؟ فقالوا: نعم.

فقال لهم النبي ﷺ: هل علمتم من الكتب الأُولى أنّ إبراهيم هرب من نمرود وهو حمل، فوضعته أُمّه بين أثلات بشاطئ نهرٍ يتدفّق، بين غروب الشمس وإقبال النهار. فلمّا وضعته واستقرّ على وجه الأرض قام من تحتها يمسح التراب عن وجهه ورأسه ويكثر من الشهادة بالوحدانيّة، ثمّ أخذ ثوباً وتوشّح به وأُمّه تراه، فلمّا رأته فزعت منه فزعاً شديداً، ثمّ هرول بين يديها ناظراً إلى السماء، فكان منه ما قال الله تعالى لمّا رأى كوكباً، ثمّ لمّا رأى الشمس والقمر، فقال الله: ﴿وَكَذٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾[4].

وعلمتم أنّ موسى بن عمران كان فرعون في طلبه، وقد شقّ بطون النساء الحوامل وذبح الأطفال والأولاد ليقتل[5] موسى، فلمّا ولدته أُمّه أُمرت أن تأخذه من تحتها وتجعله في التابوت، ثمّ تلقيه في اليمّ. فبقيت متحيّرةً حتّى كلّمها وقال: يا أُمّي، ألقيني في التابوت واقذفيني في اليمّ. فقالت وهي فزعة من كلامه: إنّي أخاف عليك الغرق. فقال لها: لا تخافي ولا تحزني، إنّ الله رادّني إليكِ. ثمّ إنّها فعلت ذلك، فبقي في التابوت واليمّ إلى أن قذفه اليمّ إلى الساحل، لا يطعم طعاماً ولا يشرب شراباً. وروي أنّ المدّة كانت سبعين يوماً، وروي سنة، وقال الله في حال طفوليّته: ﴿وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي * إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ﴾[6].

---

۱. جَثا: جلس على ركبتيه.

۲. سقطت من «ألف».

۳. «ألف»: ذلك الكلام.

۴. سورة الأنعام، الآية ۷۵.

۵. «ب»: لقتل.

۶. سورة طه، الآيتان ۳۹ ـ ۴۰. وفي «ألف» و«ب»: هل أدلّكم على أهل بيت يكفلونه.

وهكذا عيسى بن مريم، قال الله تعالى: ﴿فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي﴾[١] إلى آخر الآية، فكلّم أُمّه وقت ولادتها وقال لها: ﴿فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْناً﴾[٢]، وقال حين أشارت إليه في قومها: ﴿قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً* قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً* وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيّاً* وَبَرّاً بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيّاً﴾[٣]، وتكلّم عيسى وقت ولادته، وأُوتي الكتاب والنبوّة، وأوصى بالصلاة والزكاة لثلاثة أيّام من مولده، وكلّمهم في اليوم الثاني.

وقد علمتم أنّ الله خلقني وعليّاً من نور واحد، وكنّا في صلب آدم نسبّح الله تعالى، ثمّ نقلنا فلم يزل نورنا ينتقل من أصلاب الرجال الطاهرة إلى أرحام الزكيّة[٤] يُسمَع تسبيحنا في الظهور والبطون في كلّ عهدٍ وعصر إلى عبد المطّلب، فإنّ نورنا كان يظهر في ملاحة وجوه آبائنا وأُمّهاتنا، فلمّا افترق نورنا نصفين: نصف في عبد الله ونصف في أبي طالب، كان يسمع تسبيحنا في ظهورهم، وكان عمّي وأبي إذا هم جلسوا في ملإٍ من الناس أنار نوري في صلب أبي ونور عليّ في صلب أبيه إلى أن خرجنا من صلب آبائنا وبطون أُمّهاتنا.

ولقد هبط عليَّ أخي[٥] جبرئيل وقت ولادة عليّ، وقال لي: يا محمّد، الحقّ يقرئك السلام ويهنّيك بولادة أخيك وابن عمّك عليّ بن أبي طالب، ويقول لك: هذا أوان ظهور نبوّتك وإعلان أخيك وابن عمّك ووزيرك وصنوك[٦] وخليفتك، ومن شددتُ به أزرك وأعليتُ به ذكرك. فقلت له: الحمد لله. فقمتُ مبادراً، فوجدت فاطمة بنت أسدٍ قد جاءها المخاض وحولها النسوة والقوابل، فقال لي أخي جبرئيل: سجّف بيننا وبين النساء سجافاً، فإذا وضعت عليّاً فالتقه أنت. ففعلت ما أمرني به جبرئيل، وقال: امدد يدك اليمنى فالتقِ بها عليّاً فإنّه صاحب اليمين، فمددت يدي اليمنى نحو أُمّه فإذا بعليّ مائل على يدي، واضع يده اليمنى في أُذنه اليمنى يؤذّن ويقيم الحنفيّة، ويشهد

---

١. سورة مريم، الآية ٢٤.
٢. سورة مريم، الآية ٢٦.
٣. سورة مريم، الآيتان ٢٩ ـ ٣٢.
٤. «ب»: الزاكية.
٥. «ألف»: ـ أخي.
٦. «ألف»: وصفوتك.

لله بالوحدانيّة، ويقرّ [لي] بالرسالة[١]، ثمّ انثنى فقرأ. والذي فلق الحبّة وبرأ النسمة، لقد ابتدأ بالصحف الذي أنزل الله على آدم وقام بها شيث ابنه، فتلاها من أوّلها إلى آخرها من أوّل حرف إلى آخر حرف، حتّى لو حضر شيث لأقرّ له أنّه أحفظ منه! ثمّ تلا صحف نوح، ثمّ تلا صحف إبراهيم، ثمّ تلا توراة موسى وإنجيل عيسى، ثمّ قرأ القرآن من أوّله إلى آخره، فوجدته يحفظه كحفظي له من قبل أن يسمع منّي منه حرفاً ولا آيةً، ثمّ خاطبني وخاطبته بما خاطب به الأنبياء الأوصياء، ثمّ عاد إلى طفوليّته[٢]. فبماذا تحزنون؟ وماذا عليكم من قول أهل الشرك والشكّ؟!

وقال النبيّ ﷺ: بالله عليكم، تعلمون أنّي أفضل الأنبياء وعليّ أفضل الأوصياء، وهو وصيّي على المسلمين جميعاً؟ وإنّ آدم لمّا رأى اسمي واسم أخي واسم فاطمة ابنتي وسبطيّ الحسن والحسين مكتوبة على ساق العرش بالنور، قال: إلهي، هل خلقت خلقاً من قبلي أكرم عليك منّي؟ قال: لا يا آدم. قال: فما هذه الأسماء التي أراها على ساق العرش مكتوبة؟ قال الله تعالى: يا آدم، لولا هذه الأسماء لما خلقت سماءً مبنيّةً ولا أرضاً مدحيّةً ولا ملكاً مقرّباً ولا خلقتك يا آدم. فقال آدم: إلهي وسيّدي، فبحقّهم عليك إلّا ما غفرت لي خطيئتي. فغفر له، وكنّا نحن الكلمات التي تلقّاها آدم من ربّه فغفر له، فقال الله تعالى: ابشر يا آدم، هذه الأسماء من ذرّيّتك وولدك. فحمد الله آدمُ وافتخر على الملائكة. وإنّ هذا من فضلنا وفضل الله علينا، وما أُعطي إبراهيم وموسى وعيسى من الفضل إلّا أعطانا الله تعالى أوفى[٣] منه.

فقال سلمان والمقداد وأبو ذرّ ومن معهم: يا رسول الله، فنحن بحمد الله الفائزون، فلك ولأُمّتك خلقت الجنّة، ولأعدائكم خلقت النار، فهنيئاً لعليّ بما أعطاه الله تعالى من فضله من الفضائل، إنّ هذا لهو الفضل الكبير والرجحان العظيم؛ ﴿ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾[٤].[٥]

---

١. «ب»: ويقرّ برسالتي.
٢. «ألف»: الطفوليّة.
٣. ألف: ـ أوفى.
٤. سورة الحديد، الآية ٢١.
٥. الهداية الكبرى للخُصَيبي، ص ٩٨ ـ ٩٩؛ روضة الواعظين، ص ٨٢ ـ ٨٣؛ الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٣٤ ـ ١٣٥؛ وانظر الباب الأوّل من كتاب مقصد الراغب الطالب بتحقيقنا.

المطلب التاسع

ومن ذلك ما ذكره الفقيه أبو الحسن محمّد بن أحمد بن عليّ بن الحسين بن شاذان[١] عن ابن عبّاس، قال: كنّا جلوساً مع النبيّ ﷺ إذ دخل عليّ بن أبي طالب عليه السلام فقال: السلام عليك يا رسول الله. قال: وعليك السلام يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته. قال عليّ: وأنت حيّ يا رسول الله؟ فقال: نعم و[٢] أنا حيّ، وإنّك ـ يا عليّ ـ مررت بنا أمس يومنا وأنا وجبرئيل في حديث؛ فقال جبرئيل: ما بال أمير المؤمنين مرّ بنا ولم يسلّم ليسرّنا ورددنا عليه السلام؟ فقال عليّ: يا رسول الله، رأيتك ودحية استخليتما في حديث، فكرهت أن أقطعه عليكما. فقال النبيّ ﷺ: إنّه لم يكن دحية، وإنّما كان جبرئيل. فقلت: يا جبرئيل، كيف سمّيته أمير المؤمنين؟ فقال: كان أوحى الله إليّ في[٣] غزوة بدر أن اهبط على محمّد ومُره أن يأمر أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب أن يجول بين الصفّين؛ فإنّ الملائكة يحبّون أن ينظروا إليه وهو يجول بين الصفّين، فسمّاه الله تعالى من السماء أمير المؤمنين. فأنت ـ يا عليّ ـ أمير من في السماء و أمير[٤] من في الأرض، وأمير من مضى ومن بقي، فلا أمير قبلك ولا أمير بعدك؛ لأنّه لا يجوز أن يسمّى بهذا الاسم من لم يسمّه الله تعالى[٥].

انظروا يا أُولي العقول والأبصار إلى هذا الحديث؛ إذا كان عليّ بن أبي طالب أمير من في السماء وأمير من في الأرض، وأمير من مضى وأمير من بقي، فكيف لا يفضّل على الأنبياء وهو أميرهم على مضمون هذه الرواية؟

وأيضاً من ذلك ما رواه ابن شاذان[٦] عن جعفر بن محمّد [عن أبيه][٧] عن الحسين عليه السلام، قال: قال رسول الله ﷺ: فاطمة مهجة قلبي، وابناها ثمرة فؤادي، وبعلها نور بصري، والأئمّة من ولده أُمناء ربّي، وحبله الممدود بينه وبين خلقه، من اعتصم بهم نجا، ومن

---

١. في مئة منقبة، ص ٥٢.
٢. «ألف»: ـ و.
٣. «ألف»: ـ في.
٤. «ألف»: ـ أمير.
٥. اليقين لابن طاووس، ص ٢٤١ ـ ٢٤٢؛ تأويل الآيات الظاهرة، ج ١، ص ١٨٥.
٦. في مئة منقبة، ص ٧٦.
٧. ساقطة من «ألف».

تخلّف عنهم هوى.[١]

فإذا كان عليّ بن أبي طالب نور بصر النبيّ ﷺ، والبصر أفضل وأشرف أعضاء الإنسان، فكيف لا يكون أفضل من غير النبيّ من الأنبياء؟

وأيضاً من ذلك ما رواه ابن شاذان في مناقبه[٢] عن أبي معاوية، قال: قال لي الأعمش: يا أبا معاوية، ألا أُحدّثك حديثاً لا تختار عليه؟ قلت: بلى فديتك. قال: حدّثني أبو وائل ـ ولم يسمعه أحد غيري ـ عن عبد الله ـ ولم يسمعه أحد غيره ـ قال: قال رسول الله ـ ولم يسمعه منه أحد غيري ـ: **قال لي جبرئيل: يا محمّد، عليّ خير البشر، من أبى فقد كفر.**

وأيضاً من ذلك ما رواه ابن شهر آشوب في مناقبه[٣] عن رجاله: أنّ عليّاً عليه السلام قال: **إنّي كنت من رسول الله ﷺ كالعضُد من المنكب، وكالذراع من العضد، وكالكفّ من الذراع، ربّاني صغيراً، وآخاني كبيراً، ولقد كان لي منه[٤] مجلس سرٍّ لا يطّلع عليه أحدٌ إلّا الله، أوصى إليّ دون أصحابه وأهل بيته، وإنّي سألته مرّةً أن يدعو لي بالمغفرة، فقال ﷺ: [أفعل][٥] ذلك لأجلك يا عليّ. فقام ﷺ وصلّى صلاة، فلمّا فرغ من صلاته رفع يديه بالدعاء، وأنا سمعته يقول: اللهمّ إنّي أسألك بحقّ عليّ عبدك أن تغفر لعليّ. فقلت: يا رسول الله، ما هذا؟ فقال ﷺ: يا عليّ، أوَ أجد أكرم منك على الله فأستشفع به إليه!**

فإذاً عُلم من دعاء النبيّ ﷺ أنّه أفضل وأكرم[٦] على الله من الأنبياء حيث دعا له به.

وأيضاً من ذلك ما روي عن ابن مسعود أنّه قال: قلت للنبيّ: أرني الحقّ. فقال ﷺ: **لج المخدع**[٧]. فلمّا دخلت فرأيت[٨] عليّ بن أبي طالب ساجداً وهو يقول [في سجوده][٩]:

---

١. الطرائف، ص ١١٨؛ فرائد السمطين، ج ٢، ص ٦٦؛ الصراط المستقيم، ج ٢، ص ٣٢.
٢. مئة منقبة، ص ١٢٧ ـ ١٢٨.
٣. لم نعثر عليه فيه، ولكن رواه ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة، ج ٢٠، ص ٣١٥ ـ ٣١٦.
٤. «ألف»: ـ منه.
٥. ساقطة من «ألف».
٦. «ألف»: ـ وأكرم.
٧. المخدع: بيت داخل البيت الكبير.
٨. كذا في المخطوطتين خلافاً للمصادر، فجاء في بعضها: «فولجت المخدع وعلي بن...» وفي بعضها: «فدخلت فإذا علي بن...» و في بعضها: «فولجت فرأيت أمير المؤمنين...».
٩. من «ب».

اللهمّ إنّي أسألك بحقّ محمّد نبيّك أن تغفر لعليّ وليّك. فلمّا خرجت لأُخبر رسول الله ﷺ فرأيته ساجداً وهو يقول في سجوده: اللهمّ إنّي أسألك بحقّ عليّ وليّك أن تغفر لمحمّد نبيّك[١].

وأيضاً من ذلك ما ذكر في كتاب مشارق أنوار اليقين[٢] في مناقب أمير المؤمنين[٣] عن محمّد بن سنان، عن ابن عبّاس، قال: كنّا جلوساً عند رسول الله ﷺ إذ أقبل عليّ بن أبي طالب، فقال له[٤] النبيّ ﷺ: مرحباً بمن خلقه الله قبل آدم بأربعين ألف سنة. قال: قلنا: يا رسول الله، أكان الابن قبل الأب؟ قال: نعم، إنّ الله خلقني وعليّاً من نور واحدٍ قبل خلقه بهذه المدّة، ثمّ قسمه نصفين، ثمّ خلق جميع الأنبياء[٥] من نوري ونور عليّ، ثمّ جعلنا عن يمين العرش، فسبّحنا فسبّحت الملائكة، وهلّلنا وهلّلت الملائكة، فكبّرنا فكبّرت الملائكة، فكلّ من سبّح الله وكبّره فإنّ ذلك من تعليمي وتعليم عليّ[٦].

فإذا كان كلّ من سبّح الله وكبّر الله وعبد الله يكون من تعليمه وتعليم عليّ، فكيف لا يكون عليّ أفضل من غير محمّد[٧] من الأنبياء؛ لأنّهما المعلّم؟

وروي عن النبيّ ﷺ أنّه قال: لمّا خلق الله تعالى آدم وحوّاء تبخترا في الجنّة، فقال آدم لحوّاء: ما خلق الله تعالى أحسن منّا! فأوحى الله تعالى إلى جبرئيل أن ائت بعبدي إلى الفردوس الأعلى. فلمّا دخلا الفردوس نظرا إلى جارية على درنوك من درانيك الجنّة، على رأسها تاج من نور، وفي أُذنيها قرطان من النور، قد أشرقت الجنان من نور وجهها، فقال آدم: حبيبي جبرئيل، مَن هذه الجارية التي قد أشرقت من نور وجهها الجنان؟ فقال: هذه فاطمة بنت نبيّ من ولدك يكون في آخر الزمان. قال: فما هذا التاج الذي على رأسها؟ قال: بعلها عليّ بن أبي طالب. قال: وما القرطان؟ قال: ولديها الحسن والحسين. قال آدم: حبيبي جبرئيل، أ خُلقوا قبلي؟ قال: هم

---

١. راجع تأويل الآيات الظاهرة، ج ٢، ص ٦١٠ ـ ٦١١.

٢. «ألف»: مشارق الأنوار.

٣. مشارق أنوار اليقين، ص ٥٨.

٤. ألف: له.

٥. «ب»: جميع الأشياء.

٦. المحتضر للحسن بن سليمان الحلّي، ص ١٦٥، تأويل الآيات الظاهرة، ج ٢، ص ٥٠١ ـ ٥٠٢؛ الأنوار النعمانية، ج ١، ص ٢٢.

٧. «ب»: من غير نبيّنا محمّد ﷺ.

موجودون في غامض علم الله قبل أن تخلق بأربعة آلاف سنة[١].

وأيضاً من ذلك ما ذكر في بعض كتب المناقب أنّ صعصعة بن صوحان دخل على أمير المؤمنين عليه السلام لمّا ضُرب، وقال: يا أمير المؤمنين، أنت أفضل أم آدم أبو البشر؟ قال عليّ عليه السلام: تزكية المرء نفسه قبيح؛ قال الله تعالى لآدم: ﴿يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَداً حَيْثُ شِئْتُما وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾[٢] وأنا كثيراً من الأشياء التي أباحها الله تعالى عَلَيّ، تركتها وما قاربتها.

ثمّ قال: أنت أفضل يا أمير المؤمنين أم نوح؟ قال عليه السلام: إنّ نوحاً دعا على قومه، وأنا ما دعوت[٣] على ظالمي حقّي، وابن نوح كان كافراً، وابناي سيّدا شباب أهل الجنّة.

ثمّ قال: أنت أفضل أم موسى؟ قال عليه السلام: إنّ الله تعالى أرسل موسى إلى فرعون، فقال: إنّي أخاف أن يقتلونِ. حتّى قال الله تعالى: ﴿لاَ تَخَفْ إِنِّي لاَ يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾[٤] وقال: ﴿رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ﴾[٥] وأنا ما خفتُ حين أرسلني رسول الله بتبليغ سورة براءة أن أقرأها على قريش في الموسم مع أنّي كنت قتلت كثيراً من صناديد قريش، فذهبت بها إليهم وقرأتها عليهم، وما خفتُ منهم[٦].

ثمّ قال: أنت أفضل أم عيسى بن مريم؟ قال عليه السلام: عيسى أُمّه كانت في بيت المَقْدِس، فلمّا حان وقت ولادتها سمعت قائلاً يقول لها: اخرجي، فإنّ هذا بيت العبادة لا بيت الولادة. وأنا أُمّي فاطمة بنت أسد، لمّا قرب وضع حملها كانت في الحرم، فانشقّ حائط الكعبة وسمعت قائلاً يقول لها: ادخلي. فدخلت في وسط البيت وأنا ولدت فيه، وليس لأحد هذه الفضيلة غيري؛ لا قبلي ولا بعدي.[٧]

---

١. كشف الغمّة، ج ٢، ص ٨٣؛ الصراط المستقيم، ج ١، ص ٢٠٩؛ المحتضر، ص ١٣١؛ ونقله البحراني في حلية الأبرار، ج ٢، ص ٩ ـ ١٠ عن كتابنا.

٢. سورة البقرة، الآية ٣٥.

٣. «ألف»: ما أدعو.

٤. سورة النمل، الآية ١٠.

٥. سورة القصص، ص ٣٣.

٦. «ب»: وما خفتهم.

٧. أورده السيّد نعمة الله الجزائري في الأنوار النعمانيّة، ج ١، ص ٢٣ نقلاً عن كتاب المناقب.

وإذا كان هذا حال عليّ بن أبي طالب عليه السلام في الولادة[١]، وذاك حال عيسى في الولادة، فانظروا واعتبروا.

المطلب العاشر

أيضاً من ذلك ما رواه ابن شيرويه الديلمي في كتاب الفردوس[٢] قال: حدّثنا عبد الرزّاق، حدّثنا معمر، عن الزهري، عن عروة بن الزبير، عن ابن عبّاس رضي الله عنه قال: لمّا قَتَلَ عليّ بن أبي طالب عليه السلام عمرو بن عبد ودّ دخل على النبيّ صلى الله عليه وآله وسيفه يقطر دماً، فلمّا رآه رسول الله كبّر وكبّر المسلمون، فقال النبيّ صلى الله عليه وآله: **اللهمّ أعط عليّاً فضيلةً لم تعطها أحداً قبله ولا تعطيها أحداً بعده. فهبط جبرئيل ومعه أُترجة من الجنّة، فقال له: إنّ الله عزّ وجلّ يقرأ عليك السلام ويقول لك: حيّ بهذه عليّ بن أبي طالب. فدفعها إليه فانفلقت في يده فلقتين، فإذا فيها[٣] حريرة خضراء مكتوب فيها سطران بخضرة: «تحيّة من الطالب الغالب إلى عليّ بن أبي طالب»**[٤].

أيضاً من ذلك ما رواه صاحب مصباح الأنوار، عن العلاء بن الحسن الهمداني، قال: حدّثنا أبو مخنف لوط بن يحيى الأزدي، عن عبد الله بن عمر، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله سُئل: بأيّ لغة خاطبك ربّك ليلة المعراج؟ فقال: **خاطبني بلغة عليّ بن أبي طالب، فألهمني ربّي أن قلت[٥]: أنت تخاطبني أم عليّ؟ فقال: يا أحمد، أنا شيء ليس كالأشياء، لا أُقاس بالناس، ولا أُوصف بالشبهات، خلقتك من نوري، وخلقت عليّاً من نورك، فاطّلعت على سرائر قلبك فلم أجد في قلبك أحبّ إليك من عليّ بن أبي طالب، فخاطبتك بلسانه كيما يطمئنّ قلبك**[٦].

انظروا يا أُولي الأبصار والعقول، كلّم الله موسى على ذروة جبل، وكلّم الله محمّداً فوق العرش بلغة عليّ بن أبي طالب، أين الثرى إلى الثريّا؟[٧]

---

١. «ألف»: وإذا كان حال عليّ في الولادة هذا.

٢. عنه في تأويل الآيات الظاهرة، ج ٢، ص ٤٥٢ ـ ٤٥٣.

٣. «ب»: فإذا كان فيها.

٤. المناقب للخوارزمي، ص ١٧١؛ كفاية الطالب، ص ٧٧.

٥. «ألف»: إلى أن قلته.

٦. المناقب للخوارزمي، ص ٧٨؛ الطرائف، ص ١٥٥؛ كشف الغمّة، ج ١، ص ١٠٣؛ كشف اليقين، ج ٢٢٩؛ المحتضر، ص ٩٦.

٧. «ألف»: إلى الثرى!

وأيضاً من ذلك ما رواه الفقيه ابن شاذان في مناقبه[۱] عن ابن عبّاس، قال: قال رسول الله ﷺ: لمّا عرج بي إلى السماء انتهى بي المسير مع جبرئيل إلى السماء الرابعة، فرأيت بيتاً من ياقوت أحمر، فقال جبرئيل: يا محمّد، هذا هو البيت المعمور، خلقه الله تعالى قبل خلق[۲] السماوات والأرضين بخمسين ألف عام. قم يا محمّد، فصلّ إليه. قال النبيّ ﷺ: وجمع الله لي النبيّين، فصفّهم جبرئيل وَرائي[۳] صفّاً فصلّيت بهم، فلمّا سلّمت أتاني آتٍ من عند ربّي، فقال: يا محمّد، ربّك يقرئك السلام ويقول لك: سَل الرسل على ماذا أُرسلتم من قبلي. فقلت: معاشر الأنبياء، على ما بعثكم ربّي مِن[۴] قبلي؟ فقالت الرسل: على ولايتك وولاية عليّ بن أبي طالب. وهو قوله تعالى: ﴿وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُسُلِنَا﴾[۵].

وكيف لا يكون عليّ بن أبي طالب أفضل منهم لأنّهم مبعوثون بنبوّة محمّد وولاية عليّ بن أبي طالب.

وأيضاً من ذلك ما روي عن أمير المؤمنين ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ لفاطمة: يا بنيّة، إنّ الله تعالى أشرف على الدنيا فاختارني على رجال العالمين، ثمّ اطّلع الثانية[۶] فاختار زوجك [عليّ بن أبي طالب][۷] على رجال العالمين، ثمّ اطّلع ثالثة فاختاركِ على نساء العالمين، ثمّ اطّلع رابعة فاختار ابنيك على شباب العالمين[۸].

وروي في معنى قوله: ﴿فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾[۹] قال: سأله بحقّ محمّد وعليّ وفاطمة والحسن والحسين إلّا تبتَ عليّ، فتاب عليه[۱۰].

---

۱. مئة منقبة، ص ۱۵۰.
۲. «ألف»: ـ خلق.
۳. «ألف»: ورأيت!
۴. «ألف»: ـ من.
۵. سورة الزخرف، الآية ۴۵. وأيضاً تجد هذا الخبر في تأويل الآيات الظاهرة، ج ۲، ص ۵۶۳.
۶. «ب»: ثانياً.
۷. مِن «ب».
۸. كشف الغمّة، ج ۲، ص ۹۳، وراجع تفسير عليّ بن إبراهيم القمي، ج ۲، ص ۳۳۶.
۹. سورة البقرة، الآية ۳۷.
۱۰. الأمالي للصدوق، ص ۱۳۴ ـ ۱۳۵؛ الخصال، ص ۲۷۰؛ معاني الأخبار، ص ۱۲۵؛ روضة الواعظين، ص ۱۵۷؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۱، ص ۲۴۳؛ عمدة عيون صحاح الأخبار، ص ۳۷۹؛ الطرائف، ص ۱۱۲؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۹۳.

وأيضاً من ذلك ما ذكره عليّ بن عيسى في كشف الغمّة في مناقب الائمّة[١] عن أبي عبد الله جعفر بن محمّد عليه السلام: أنّ امرأة من الجنّ ـ كان يقال لها عفراء ـ كانت تردّد إلى النبيّ صلى الله عليه وآله فتسمع من كلامه، فتأتي صالحي الجنّ فيسلمون على يديها، وقد فقدها النبيّ صلى الله عليه وآله أيّاماً، فسأل جبرئيل عنها، فقال: إنّها زارت أُختاً لها في الله. فقال النبيّ صلى الله عليه وآله: طوبى للمتحابّين في الله؛ إنّ الله تعالى خلق في الجنّة عموداً من ياقوتة حمراء، عليه سبعون ألف قصر، في كلّ قصر سبعون ألف غرفة، خلقها للمتحابّين والمتزاورين في الله.

فلمّا رجعت وأتت إلى النبيّ صلى الله عليه وآله فقال لها: يا عفراء، أيّ شيء رأيتِ عجباً؟ قالت: رأيت عجائب كثيرة. قال: فأعجب ما رأيتِ؟ قالت: رأيت إبليس في البحر الأخضر على صخرة بيضاء ماداً يديه[٢] إلى السماء، وهو يقول: إذا بررت قسمك وأدخلتني نار جهنّم، فأسألك بحقّ محمّد وعليّ وفاطمة والحسن والحسين إلّا خلّصتني منها وحشرتني معهم. فقلت له: يا أبا حارث[٣]، ما هذه الأسماء التي تدعو بها؟ فقال لي: رأيتها على ساق العرش قبل أن يخلق الله تعالى [آدم][٤] بسبعة آلاف سنة، فعلمت أنّهم أكرم خلق الله تعالى، فأنا أسأله بحقّهم.

فقال النبيّ صلى الله عليه وآله: لو أقسم أهل الأرض على الله بهذه الأسماء، لأجابهم الله تعالى[٥].

أقول: انظروا يا أهل الألباب والبصائر، لو علم المنحوس إبليس أنّ أحداً أفضل وأكرم على الله من هؤلاء، لكان سأل الله بهم، وما سأل الله بمحمّد وعليّ وفاطمة والحسن والحسين!

المطلب الحادي عشر

وهو ما ذكر في كتاب الفردوس من باب العين[٦]، عن ابن[٧] عبّاس، قال: قال رسول

---

١. كشف الغمّة، ج ٢، ص ٩٣.
٢. «ألف»: ومدّ يديه.
٣. أبو حارث: كنية الشيطان. وفي «ب»: فقلت يا إبليس.
٤. ساقطة من «ألف».
٥. الخصال، ص ٦٣٩؛ المحتضر، ص ١١٢.
٦. عنه في مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ٥٨؛ والصراط المستقيم، ج ١، ص ٢٥٢.
٧. «ابن» من «ب».

الله ﷺ: عليّ مثل رأسي من بدني[١].

وزاد في رواية أُخرى: بل مثل عيني من رأسي.

ولا شكّ أنّ الرأس أفضل وأشرف من أعضاء البدن، وكذلك العين أفضل من أجزاء الرأس، وإذا كان عليّ عليه السلام أفضل وأشرف من أعضاء النبيّ ﷺ، والنبيّ أفضل من جميع الأنبياء، فكيف لا يكون عليٌّ أفضل من الأنبياء؟

وفي مصباح الأنوار عن سعيد بن منصور، قال: حدّثنا الدراوردي، عن العلاء بن عبد الرحمن، عن أبيه، عن عبد خير، عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام أنّه قال: أُهدي إلى النبيّ قِنْوُ مَوز، فجعل يقشر الموز ويجعلها في فمي. فقال له قائل: يا رسول الله، إنّك تحبّ عليّاً؟ قال: أوَ ما علمت أنّ عليّاً منّي وأنا من علي؟! حيث أكون يكون، وحيث يكون أكون[٢].

وفي الكتاب المذكور روى سويد بن سعيد، قال: حدّثنا يحيى بن سليم الطائفي، عن الأزور بن غالب، [عن سليمان] التيمي، عن أبي مجلز، عن عبد الله، قال: رأيت رسول الله وكفّه في كفّ عليّ وهو يقبّله، فقلت: يا رسول الله، ما منزلة عليّ منك؟ قال: كمنزلتي من الله سبحانه[٣].

وروى أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ: نحن بني عبد المطّلب سادات أهل الجنّة؛ أنا رسول الله سيّد الأنبياء، وعمّي سيّد الشهداء، وعليّ وفاطمة والحسن والحسين إلى المهدي[٤][٥].

وروى شريك، عن أبي إسحاق، عن الحارث الأعور صاحب [راية][٦] أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال: بلغنا أنّ النبيّ ﷺ كان في جمع من أصحابه[٧]، فقال: أُريكم آدم في علمه ونوحاً في فهمه، وإبراهيم في حكمته؟ فلم يكن بأسرع من أن طلع

---

١. مناقب عليّ بن أبي طالب لابن المغازلي، ص ٩٠؛ الطرائف، ص ٦٨ و٧٨؛ المحتضر، ص ٩٨.
٢. المناقب للخوارزمي، ص ٦٤؛ فرائد السمطين، ج ١، ص ٥٩.
٣. المسترشد، ص ٢٩٢ ـ ٢٩٣؛ الأمالي للطوسي ص ٢٢٦؛ المحتضر، ص ٩٤.
٤. في «ألف»: «و»، بدل «إلى».
٥. تاريخ بغداد، ج ٩، ص ٤٤٠؛ ذكر أخبار أصبهان، ج ٢، ص ١٣٠؛ مناقب عليّ بن أبي طالب لابن المغازلي، ص ٤٨؛ ذخائر العقبى، ص ١٥ و٨٩.
٦. من المناقب للخوارزمي.
٧. «ألف»: الصحابة.

عليّ، فقال أبو بكر: يا رسول الله، أ قستَ رجلاً بثلاثة من الرسل؟ بخٍ بخٍ لهذا الرجل! من هو يا رسول الله؟ فقال النبيّ: ألا تعرفه يا أبا بكر؟ قال: الله ورسوله أعلم. قال: أبو الحسن عليّ بن أبي طالب عليه السلام. قال أبو بكر: بخٍ بخٍ لك يا أبا الحسن! وأين مثلك يا أبا الحسن؟[1]

وروي عن النبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال: من أراد أن ينظر إلى إسرافيل في رفعته، وإلى ميكائيل في درجته، وإلى جبرئيل في عظمته، وإلى آدم في هيبته، وإلى نوح في صبره ودعوته، وإلى إبراهيم في سخاوته، وإلى سليمان في ملكه وعظمته، وإلى موسى في شَجاعته، وإلى عيسى في سياحته، وإلى محمّد في شرفه ومنزلته، فلينظر إلى عليّ بن أبي طالب عليه السلام[2].

انظروا إلى هذا الحديث، أنّ الصفات التي تفرّقت في جميع الأنبياء والملائكة أجمعها النبيّ صلى الله عليه وآله في عليّ وأحصرها فيه، فكيف لا يكون عليّ عليه السلام حينئذٍ أفضل منهم؟

وفي الكتاب المذكور: روي عن أبي موسى الأشعري أنّه قال لعمرو بن العاص لمّا تفاوضا في الحكومة: «ويحك يا عمرو، ما يدعوك إلى أن تريد أن تجعل الخلافة في غير عليّ؟ أما سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إنّما مثل أهل بيتي مثل[3] سفينة نوح؛ من ركبها نجا، ومن تخلّف عنها غرق؟

أما تذكر يوماً كنّا بباب رسول الله صلى الله عليه وآله فخرج إلينا فقال: إبراهيم خليل الله، وموسى كليم الله، وعيسى روح الله، وأنا محمّد رسول الله، وعليّ وليّ الله. ثمّ قال: هو وديعتي عند الله.

أما تذكر إذ كنّا في سفر مع النبيّ صلى الله عليه وآله إذ أقبل عليّ وهو يسوق ناقته، فقال النبيّ صلى الله عليه وآله: لئن شئتم لأريتكم أشبه الناس وأشبههم[4] منطقاً بإبراهيم الخليل. قالوا: من هو يا رسول الله؟ فقال: هذا المقبل عليّ بن أبي طالب، نور الله بين عينيه. فرفعوا أبصارهم فإذا وجه أمير المؤمنين يغني عن الشمس».[5]

---

١. المناقب للخوارزمي، ص ٨٩؛ كشف الغمّة، ج ١، ص ١١٣.
٢. مشارق أنوار اليقين، ص ١٦٩.
٣. «ب»: كمثل.
٤. كذا في «ألف» و«ب»، خلافاً للمصدر.
٥. شرح الأخبار، ج ٢، ص ٤٠٦.

وأيضاً من ذلك ما ذكره فخر الدين الرازي في تفسير فاتحة الكتاب[1]، عن النبيّ ﷺ أنّه قال: **لا تسبّوا عليّاً؛ فإنّه ممسوس في ذات الله**[2].

انظروا يا أُولي العقول والأبصار؛ إنّ عليّاً الذي هو نور الله بين عينيه، وإنّه ممسوس في ذات الله، فكيف لا يفضل على الأنبياء، ولم يسمع لأحد من الأنبياء أنّه نور الله بين عينيه، ولا قيل لأحد منهم إنّه ممسوس في ذات الله؟

وروي عن ابن عبّاس أنّه قال: قلت لرسول الله ﷺ: أوصني يا رسول الله. فقال: [**يا ابن عبّاس، عليك بمودّة عليّ بن أبي طالب عليه السلام. والذي بعثني بالحقّ نبيّاً، لا يقبل الله**][3] **من عبد حسنة حتّى يسأله عن حبّ عليّ بن أبي طالب عليه السلام وهو أعلم بذلك، فإن جاء بولايته قبل عمله على ماكان فيه، وإن لم يأت الله بولايته لم يسأله عن شيء، ثمّ يأمر به إلى النار.**

يا ابن عبّاس، والذي بعثني بالحقّ نبيّاً، إنّ النار[4] **أشدّ غضباً على مبغض عليّ كغضبها على من زعم أنّ لله ولداً.**

يا ابن عبّاس، لو أنّ الملائكة المقرّبين والأنبياء المرسلين اجتمعوا على بغضه ـ ولن يفعلوا ـ لعذّبهم الله تعالى بالنار.

فقلت: يا رسول الله، فهل يبغضه أحد؟ فقال: **يا ابن عبّاس، نعم، يبغضه قوم يذكرون أنّهم من أُمّتي، لم يجعل الله لهم في الإسلام نصيباً. يا ابن عبّاس، من علامة بغضهم له أنّه يفضّل من هو دونه عليه**[5].

وروى جابر بن عبد الله الأنصاري أنّه قال: كنت عند الخندق وقد حفر الناس فحفر عليّ عليه السلام، فقال له النبيّ ﷺ: **بأبي من يحفر وجبرئيل يكنس بين يديه، ويعينه ميكائيل، ولم يكن يعين قبله أحداً من الخلق؛ لكرامته على الله تعالى**[6].

---

۱. «ب»: «في تفسيره مفاتح الغيب، في تفسير فاتحة الكتاب».
۲. حلية الأولياء، ج ۱، ص ۶۸؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۲۱.
۳. ساقطة من «ألف».
۴. «ألف»: ـ النار.
۵. الأمالي للطوسي، ص ۱۰۶؛ بشارة المصطفى، ص ۷۸؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۷؛ المحتضر، ص ۱۰۸؛ تأويل الآيات الظاهرة، ج ۱، ص ۲۷۷.
۶. تأويل الآيات الظاهرة، ج ۲، ص ۶۰۸.

المطلب الثاني عشر

وأيضاً من ذلك ما ذكره الإمام الحسن بن عليّ العسكريّ عليه السلام في قوله تعالى: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾[1] قال عليه السلام: ولمّا امتحن الله الحسين عليه السلام ومن معه بالعسكر الذي قتلوه وحملوا رأسه، قال لعسكره: أنتم من بيعتي في حلّ، فالحقوا في عشائركم ومواليكم[2]. وقال لأهل بيته: قد جعلتكم في حلّ من مفارقتي؛ فإنّكم لا تطيقونهم لتضاعف أعدادهم وقوامهم، وما المقصد غيري، فدعوني والقوم؛ فإنّ الله تعالى يُعينني ولا يُخلّيني من حسن نظره كعادته في أسلافنا الطيّبين.

فأمّا عسكره ففارقوه[3]، وأمّا أهله والأدنون من أقربائه فأجابوه، وقالوا: لا نفارقك؛ فإنّه يحزننا ما يحزنك، ويصيبنا ما يصيبك، وإنّا أقرب ما نكون إلى الله إذا كنّا معك. فقال لهم: فإن كنتم قد وطّنتم أنفسكم على ما قد وطّنت نفسي، فاعلموا أنّ الله إنّما يهب المنازل الشريفة لعباده[4] باحتمال المكاره، وإنّ الله وإن كان قد خصّني مع من خصّني من أهلي الذين أنا آخرهم[5] بقاءً في الدنيا من المكرمات بما يسهّل معها عليّ احتمال الكريهات، فإنّ لكم شطر ذلك من الكرامات، واعلموا أنّ الدنيا حلوها ومرّها حلم، والانتباه في الآخرة، والفائز من فاز فيها، والشقيّ من يشقى فيها. أَوَ لا أُحدّثكم بأوّل أمرنا وأمركم معاشر أوليائنا ومحبّينا والمتعصّبين لنا؛ ليسهل عليكم احتمال ما أنتم له معرضون؟ قالوا: بلى يا ابن رسول الله.

قال: إنّ الله تعالى لمّا خلق آدم وسوّاه وعلّمه أسماء كلّ شيء وعرضهم على الملائكة، جعل محمّداً وعليّاً وفاطمة والحسن والحسين أشباحاً خمسة في ظهر آدم، وكانت أنوارهم تضيء في الآفاق من السماوات والحجب والجنان والكرسيّ والعرش، فأمر الله الملائكة بالسجود لآدم تعظيماً له أنّه قد فضّله بأن جعله وعاء لتلك الأشباح التي قد عمّ أنوارها الآفاق، فسجدوا إلّا إبليس، أبى أن يتواضع لجلال عظمة الله، وأن يتواضع لأنوارنا أهل البيت، وقد تواضعت لها الملائكة كلّها، واستكبر وترفّع، وكان بإبائه ذلك وتكبّره من الكافرين.

---

١. سورة البقرة، الآية ٣٤.

٢. «ألف»: فألحقوا في عشائرهم.

٣. «ألف»: ففارقوا.

٤. «ألف»: ـ لعباده.

٥. «ألف»: مع من خصّني من أهل الدين وأنا آخرهم.

قال عليّ بن الحسين : حدّثني أبي ، عن أبيه عليه السلام ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه قال : يا عباد الله[۱] ، إنّ آدم لمّا رأى النور ساطعاً من صلبه ـ إذكان الله نقل أشباحنا من ذروة العرش إلى ظهر آدم ـ رأى النور ولم يتبيّن الأشباح، فقال : يا ربّ ، ما هذه الأنوار ؟ فقال الله تعالى : أنوار أشباح نقلتهم من أشرف بقاع عرشي إلى ظهرك ، ولذلك أمرت الملائكة بالسجود إذكنتَ وِعاءً لتلك الأشباح . فقال آدم : يا ربّ ، لو بيّنتها لي[۲] . فقال الله : انظر ـ يا آدم ـ إلى ذروة العرش . [فنظر آدم، ووقع نور أشباهنا من ظهر آدم عليه السلام على ذروة العرش][۳] فانطبع فيه صور أنوار أشباحنا التي في ظهره كما ينطبع وجه الإنسان في المرآة الصافية ، فرأى أشباحنا فقال آدم : ما هذه الأشباح يا ربّ ؟ قال الله تعالى : يا آدم ، هذه أشباح أفضل خلائقي وبريّاتي ، هذا محمّد وأنا الحميد المحمود في أفعالي ، شققت له اسماً من اسمي ، وهذا عليّ وأنا العليّ العظيم ، شققت له اسماً من اسمي ، وهذه فاطمة وأنا فاطر السماوات والأرض؛ فاطم أعدائي من رحمتي يوم فصل قضائي، وفاطم أوليائي عمّا يُشينهم ، فشققت لها اسماً من اسمي ، وهذان الحسن والحسين وأنا المحسن [و]المجمل ، فشققت لهما اسماً من اسمي ، هؤلاء خيار[۴] خليقتي وكرام بريّتي ؛ بهم آخذُ، وبهم أعطي، وبهم أثيب ، فتوسّل [إليّ]بهم . يا آدم ، وإذا دهتك داهيةٌ فاجعلهم إليّ شفعاءك ؛ فإنّي آليتُ على نفسي قسماً حقّاً ألّا أُخيّب بهم آملاً ولا أردّ بهم سائلاً . فلذلك حين زلّت منه الخطيئة دعا الله تعالى [بهم] فتاب عليه وغفر له .[۵]

وأيضاً من ذلك ما ذكر في تفسير الإمام الحسن العسكري عليه السلام في قوله تعالى : ﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ﴾[۶] قال : اذكروا يا بني إسرائيل ﴿إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ﴾ طلب لهم السقيا لمّا لحقهم العطش[۷] في التيه، وضجّوا بالبكاء إلى موسى ، وقالوا : أهلكنا العطش . فقال موسى : اللهمّ بحقّ محمّد سيّد الأنبياء ، وبحقّ عليّ سيّد الأوصياء ، وبحقّ فاطمة سيّدة النساء[۸]،

---

۱. «ألف» : يا عبد الله .
۲. «ألف»: ـ لي .
۳. أثبتناها من المصدر ، وهي ساقطة من «ألف» و«ب» .
۴. «ألف» : وهم أخيار .
۵. التفسير المنسوب إلى الإمام أبي محمّد الحسن بن عليّ العسكري عليه السلام، ص ۲۱۸ ـ ۲۲۱ .
۶. سورة البقرة، الآية ۶۰ .
۷. «ب» : لِمَا لحقهم من العطش .
۸. «ب» : سيّدة نساء العالمين .

وبحقّ الحسن سيّد الأولياء، وبحقّ الحسين أفضل الشهداء، وبحقّ عترتهم وخلفائهم سادة الأزكياء، إلّا سقيت عبادك. فأوحى الله إليه: يا موسى، ﴿اَضْرِب[1] بِّعَصَاكَ اَلْحَجَرَ﴾. فضربه بها[2] ﴿فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اَثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ﴾،[3] فلا يزاحم الآخرين في مشربهم[4].

ومن ذلك ما روي عن النبيّ ﷺ أنّه قال: ليلة أُسري بي إلى السماء، لم أجد باباً ولا حجاباً ولا شجرة ولا ورقة ولا نمرقة ولا مدرة من ياقوت إلّا وعليه مكتوب: «عليّ عليّ عليّ» وإنّ اسم عليّ مكتوب على كلّ شيء حتّى [على] وجه الشمس والقمر والماء والحجر والورق والشجر، وإنّ الله تعالى قال لموسى ليلة الخطاب: يا ابن عمران، إنّي لا أقبل الصلاة إلّا ممّن تواضع لعظمتي، وألزم قلبه خوفي ومحبّتي، وقطع نهاره بذكري، وعرف حقّ أوليائي الذين لأجلهم خلقت سماواتي وأرضي وجنّتي وناري؛ محمّداً وعترته، فمن عرف حقّهم جعلت له عند الجهل علماً[5] وعند الظلمة نوراً، وأعطيته قبل السؤال، وأجبته قبل الدعاء[6].

وروى وهب بن منبّه أنّ موسى عليه السلام ليلة الخطاب وجد كلّ حجرة وشجرة في الطور ناطقةً بذكر محمّد ونقبائه، فقال: يا ربّ، إنّي لم أر شيئاً ممّا خلقت إلّا وهو ناطقة بذكر محمّد[7] ونقبائه! فقال الله: يا ابن عمران، إنّي خلقتهم قبل الأنوار وجعلتهم خزنة الأسرار، يشاهدون أنوار ملكوتي، وجعلتهم تراجمة علمي ولسان حكمتي ومعدن سرّي، وخلقت الدنيا والآخرة لأجلهم[8]. فقال موسى: ربّ فاجعلني من أُمّة محمّد ﷺ. فقال الله: يا موسى، إذا عرفتَ محمّداً وأوصياءه وعترته وعرفتَ فضلهم وآمنتَ بهم، فأنت من أُمّته[9].

---

١. «ألف»: «أن اضرب» بدل «اضرب».

٢. «ألف»: ـ بها.

٣. سورة البقرة، الآية ٦٠.

٤. التفسير المنسوب إلى الإمام أبي محمّد الحسن بن عليّ العسكري عليه السلام، ص ٢٦١.

٥. «ألف» و«ب»: حلماً.

٦. توجد القطعة الأخيرة ـ الحديث القدسي ـ في مشارق أنوار اليقين، ص ٢٣٦.

٧. «ب»: بذكر الله وذكر محمّد.

٨. «ألف»: وخلقت الدنيا لأجلهم والآخرة.

٩. انظر مقتضب الأثر، ص ٣٢٩ ـ ٣٣٠؛ مشارق أنوار اليقين، ص ٢٣٦.

المطلب الثالث عشر

قد مدح الله تعالى السابقين في كتابه العزيز، فقال: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾[1] فتميّزنا أنّ عليّ بن أبي طالب عليه السلام أسبق السابقين في الجهاد بإجماع الأُمّة؛ قال الله تعالى: ﴿فَضَّلَ اللهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً﴾[2] وقال الله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنجِيكُم مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ﴾[3] وجعل الإيمان والجهاد في سبيل الله التجارة المنجية.

وقال الله تعالى: ﴿إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفّاً كَأَنَّهُم بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾[4] ولا ريب أنّ عليّاً كان[5] في الجهاد وقتال المشركين كالبنيان المرصوص. وقد وصف الله تعالى المجاهدين، فقال: ﴿وَلَا يَطَأُونَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ﴾[6] وقال الله تعالى: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾[7] وقال الله تعالى: ﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾[8] ولا شكّ أنّ عليّاً عليه السلام كان في الجهاد أشدّ بلاءً، وأعظمَ عناءً، وأثبت جميع خلق الله في القتال،[9] وأبرزها للأقران، وأبذلها نفساً لله ولرسوله، وهو الذي كشف الكرب عن وجه الرسول صلى الله عليه وآله في بدر وحنين والخندق وخيبر وأُحد وذات السلاسل وتبوك وغزاة بني النضير ومحاربة الجنّ وقتال الناكثين والقاسطين والمارقين والعُمّان.

أمّا غزوة بدر، وهي كانت الداهية العظمى والمحنة الكبرى التي هدأت قوائم

---

١. سورة الواقعة، الآيتان ١٠ و١١.
٢. سورة النساء، الآية ٩٥.
٣. سورة الصفّ، الآيتان ١٠ ـ ١١.
٤. سورة الصفّ، الآية ٤.
٥. «كان» من «ب».
٦. سورة التوبة، الآية ١٢٠.
٧. سورة التوبة، الآية ٢٠.
٨. سورة المائدة، الآية ٥٤.
٩. «ب»: «الجهاد» بدل «القتال».

الشرك وفرّقت طواغيته في قليب الهلاك، ودوّخت مردة الكفّار، وسقتهم كأسات البوار، وهي أوّل حربٍ كان ـ ولا نطول بذكره ـ ولم يزل عليّ عليه السلام يقتل واحداً بعد واحد من أبطال المشركين، حتّى قتل وحده نصف المشركين،[1] وقتل المسلمون كافّة مع ثلاثة آلاف من الملائكة المسوّمين النصف الآخر، وشاركهم أيضاً في هذا النصف.

وأمّا غزاة أُحد[2]، قال الراوي لهذا الحديث وهو زيد بن وهب: قلت لابن مسعود:

انهزم الناس يوم أُحد عن رسول الله صلى الله عليه وآله حتّى لم يبق معه إلّا عليّ بن أبي طالب عليه السلام وأبو دجانة وسهل بن حنيف، وقتل منهم سبعون رجلاً وانهزم الباقون، وبقي النبيّ صلى الله عليه وآله وحده، وما زال عن موضعه شبراً واحداً، وكان يباشر القتال بنفسه الشريفة حتّى فنيت نباله، وكان تارة يرمي عن قوسه وتارة بالحجارة، وأصاب عتبة بن أبي وقّاص شفتيه ورباعيتيه، وضربه ابن قميئة على كريمته الشريفة، فلم يصنع سيفه[3] شيئاً إلّا وهن الضربة بثقل السيف، ثمّ وقع صلى الله عليه وآله مغشيّاً عليه، وحجب الله أبصار المشركين عنه، وصاح إبليس في المدينة: قُتل رسول الله!

قال أمير المؤمنين: لمّا انهزم الناس عن رسول الله صلى الله عليه وآله لحقني من الجزع عليه ما لم أملك نفسي، وكنت أمامه أضرب بسيفي المشركين، فرجعت أطلبه فلم أره! فقلت: ما كان رسول الله ليفرّ، وما رأيته في القتلى، [و] أظنّه رفع من بيننا إلى السماء، فكسرت جفن سيفي وقلت: لأُقاتلنّ به حتّى أُقتل. وحملتُ على القوم فأفرجوا فإذا أنا برسول الله وقع مغشيّاً عليه، فنظر إليّ وقال: يا عليّ، ما فعل الناسُ[4]؟ قلتُ: كفروا يا رسول الله، وولّوا الدبر، وأسلموك إلى أعدائك[5]. فنظر إلى كتيبة قد أقبلت إليه، فقال: يا عليّ، ردّهم عنّي. فحملتُ عليهم أضربهم يميناً وشمالاً حتّى قتلت منهم هشام بن أُميّة المخزومي وانهزم الباقون. وأقبلت إليه كتيبةٌ أُخرى، فقال لي صلى الله عليه وآله: احمل على هذه. فحملتُ وقتلتُ منهم عمرو بن عبد الله الجمحي وانهزم الباقون. وجاءت كتيبةٌ أُخرى، فقتلت منهم بشر بن مالك العامري، وانهزمت [البقيّة].

---

١. «ب»: «المقتولين» بدل «المشركين».
٢. انظر مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ٣١٥ ـ ٣١٦.
٣. «ألف»: ـ سيفه.
٤. «ألف»: ـ الناس.
٥. «ب»: عدوّك.

ولم يزل عليه السلام يقاتل في ذلك اليوم ويفرّق جموع القوم[١] حتّى أصابه في رأسه ووجهه وبدنه سبعون جراحةً، وهو قائم[٢] بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله لا يغفل عنه طرفة عين. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا عليّ، أما تسمع مديحك في السماء؟! إنّ ملكاً اسمه رضوان، ينادي بهذا النداء: «لا سيف إلّا ذو الفقار، ولا فتى إلّا عليّ». ورجع الناس إلى النبي صلى الله عليه وآله، وكان جبرئيل يعرج إلى السماء في ذلك اليوم وهو يقول: لا سيف إلّا ذو الفقار، ولا فتى إلّا علي.

وسمعه[٣] الناس كلّهم، وقال جبرئيل: يا رسول الله، قد[٤] عجبت الملائكة من حسن مواساة أمير المؤمنين لك بنفسه. فقال رسول الله: وما يمنعه من ذلك وهو منّي وأنا منه؟ فقال جبرئيل: وأنا منكما.

وذكر [أهل] السير أنّ قتلى أُحد جمهورهم مقتولين بسيف عليّ عليه السلام وكان الفتح له، وسلامة رسول الله من المشركين بسببه، ورجوع الناس إلى النبيّ صلى الله عليه وآله وثباته عليه السلام يذبُّ عنه دونهم ببذل نفسه العزيزة في نصره، وتوجّه العتاب من الله تعالى إلى كافّتهم لموضع الهزيمة، والملائكة في السماء مشغولون بمدحه، متعجّبون من مقامه وثباته وسطوته، ويكفينا: لا فتى إلّا عليّ، ولا سيف إلّا ذو الفقار، لتفضيل أمير المؤمنين على جميع الأنبياء.

وبما روي عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن عليّ بن الحسين، عن أبيه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعليّ بن أبي طالب عليه السلام: يا أبا الحسن، لو وضع إيمان الخلائق وأعمالهم في كفّة، ووضع عملك يوم أُحد على كفّة أُخرى، لرجح عملك على جميع الخلائق، و إنّ[٥] الله تعالى باهى بك يوم أُحد ملائكته المقرّبين، ورفع الحجب من السماوات، وأشرقت بك الجنّة وما فيها، وابتهج بفعلك ربّ العالمين، وإنّ الله تعالى يعوّضك بذلك اليوم ما يغبطك به كلّ نبيّ ورسول وصدّيق وشهيد[٦].

---

١. «ألف»: جميع القوم.
٢. «ب»: قائم وحده.
٣. «ألف»: وسمع.
٤. «ألف»: ـ قد.
٥. «ألف»: ـ إنّ.
٦. مئة منقبة، ص ٧٩ ـ ٨٠.

وهذا الحديث من[١] أوضح دليل وأبين حجّةٍ على تفضيل عليّ على سائر النبيّين. انظروا يا أُولي الأبصار، هذا عمله في يوم أُحد، وذاك فعله في يوم الخندق الذي فضّله النبيّ على أعمال جميع الثقلين إلى يوم القيامة، إنّ هذا لهو الرجحان العظيم، و«ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ».

ومن ذلك ما ذكر في كتاب مصباح الأنوار عن يونس، عن إسحاق، قال: خرج رسول الله إلى غزاة تبوك وخلّف عليّ بن أبي طالب عليه السلام على أهله، وأمره بالإقامة فيهم، فأرجف المنافقون وقالوا: ما خلّفه رسول الله إلّا استثقالاً به! فلمّا سمع ذلك أخذ سلاحه وخرج إلى النبيّ صلى الله عليه وآله وهو نازل بالجُرْف[٢]، فقال: يا رسول الله، زعم المنافقون أنّك إنّما خلّفتني استثقالاً بي! فقال رسول الله: كذبوا، ولكنّي خلّفتك لما تركت ورائي، فارجع واخلفني في أهلي وأهلك؛ ألا ترضى أن تكون منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنّه لا نبيّ بعدي؟ فارجع إلى المدينة[٣].

ومضى رسول الله لسفره. قال: فكان من أمر الجيش أنّه انكسر وانهزم الناس عن رسول الله صلى الله عليه وآله، فنزل جبرئيل وقال: يا نبيّ الله، إنّ الله يقرئك السلام ويبشّرك بالنصر، ويخبرك إن شئت أنزلت لك الملائكة فيقاتلوا، وإن شئت عليّاً فادعه يأتيك. فاختار النبيّ صلى الله عليه وآله عليّاً، فقال جبرئيل: نادِ عليّاً مظهر العجائب، تجده عوناً لك في النوائب، كلّ همّ وغمّ سينجلي، بولايتك يا عليّ يا عليّ يا عليّ.

فقال جبرئيل: أدِرْ وجهك نحو المدينة وناد: يا أبا الغوث أدركني، يا عليّ أدركني[٤].

قال سلمان الفارسي: وكنت فيمن تخلّف مع عليّ عليه السلام، فخرج يوماً يريد الحديقة، فمضيت معه، فصعد النخلة ينزل كرباً، فهو ينثر وأنا أجمع إذ سمعته يقول: لبّيك لبّيك يا رسول الله، ها أنا جئتك. ونزل والحزن ظاهر عليه ودمعه ينحدر. فقلت له: ما شأنك يا أبا الحسن؟ قال: يا سلمان، انكسر جيش رسول الله، وهو يدعوني ويستغيث بي. ثمّ

---

١. «ألف»: ـ من.

٢. الجُرف: موضع على ثلاثة أميال من المدينة نحو الشام.

٣. راجع سيرة النبي صلى الله عليه وآله لابن هشام، ج ٤، ص ٩٤٧؛ تاريخ الطبري، ج ٢، ص ٣٦٨.

٤. «ألف»: ـ أدركني.

مضى عليه السلام فدخل منزل فاطمة عليها السلام وأخبرها وخرج، وقال لي: يا سلمان، ضع قدمك موضع قدمي ولا تخرم منه شيئاً.

قال سلمان: فاتبعته حذو النعل بالنعل سبعة عشر خطوة [ثمّ] عاينت الجيوش والعساكر[1]، فصرخ الإمام صرخةً لهب [لها] الجيشان وتفرّقوا، ونزل جبرئيل إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم عليه، فردّ عليه السلام واستبشر به، ثمّ عطف الإمام على الشجعان فانهزم الجميع وولّوا الدبر، ﴿وَرَدَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُواْ خَيْرًا وَكَفَى ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلْقِتَالَ﴾[2] بعليّ عليه السلام وسطوته وهمّته وعُلاه، وأبان الله من فضله ومعجزه في هذه المواطن بما عجز عنه جميع الخلق، وكشف الله من فضله الباهر إتيانه من المدينة ـ شرّفها الله ـ إلى تبوك في سبعة عشر خطوة، وسماعه نداء النبيّ صلى الله عليه وآله على بُعد تلك المسافة وتلبيته، وأمر الله النبيّ صلى الله عليه وآله بنداء عليّ، ونزول «نادِ عليّاً»، وطلب الإعانة منه، من أعظم الفضائل وأظهر الآيات.

وهذا أدلّ دليل على فضل عليّ عليه السلام على الأنبياء والمرسلين، وعدم نظيره في الخلق؛ حيث أمر الله سيّد أنبيائه وأشرف خلقه طلب الإعانة منه. وفضل أمير المؤمنين عليه السلام قد عجز الأنام عن حصره وتعداده، وتحيّر أُولو الألباب لباهر علمه، وتضيَّق[3] الصحائف عن فضله وفهمه؛ إذ آياته في الأخطار ظاهرة، ومعجزاته في الآفاق على ألسن الخلق جارية، وبيّنات أقواله وأفعاله[4] بين الناس على سائر طبقاتهم دائرة، وكلّ قلب نحوه منصرف؛ إلّا أن تكون الطينة غير خيّرة، والنطفة غير زكيّة، والقلب غير سليم، والسعادة[5] غير سابقة، فاستولى[6] عليه الشيطان فكان من الغاوين.

---

۱. «ألف»: والعسكر.
۲. سورة الأحزاب، الآية ۲۵.
۳. «ألف»: وتضيّقت.
۴. «ألف»: ـ وأفعاله.
۵. «ب»: والعادة.
۶. «ب»: فتولّى.

المطلب الرابع عشر

ومن ذلك ما رواه جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: قال رسول الله ﷺ: أوّل ما خلق الله نوري، ابتدعه من نوره، واشتقّه من جلال عظمته، فأقبل يطوف بالقدرة حتّى وصل إلى جلال العظمة في ثمانين ألف سنة، ثمّ سجد لله تعظيماً، ففتق منه نور عليّ. فكان نوري محيطاً بالعظمة، ونور عليّ محيطاً بالقدرة، ثمّ خلق العرش واللوح والشمس وضوء النهار ونور الأبصار والعقل والمعرفة وأبصار العباد وأسماعهم وقلوبهم من نوري، ونوري مشتقّ من نوره. فنحن الأوّلون، ونحن الآخرون، ونحن السابقون، ونحن المسبّحون، ونحن الشافعون، ونحن كلمة الله، ونحن خاصّة الله، ونحن أحبّاء الله، ونحن وجه الله، ونحن جنب الله، ونحن عين الله، ونحن أُمناء الله، ونحن خزنة وحي الله وسَدنة غيب الله، ونحن معدن التنزيل[١] ومعنى التأويل، وفي أبياتنا هبط جبرئيل، ونحن مَحالّ قدس الله، ونحن مصابيح الحكمة، ونحن مفاتيح الرحمة، ونحن ينابيع النعمة، ونحن شرف الأُمّة، ونحن سادات[٢] الأئمّة، ونحن نواميس العصر وأخيار الدهر، ونحن سادة العباد، ونحن ساسة البلاد، ونحن الكفاة والولاة والحماة[٣] والدعاة وطريق النجاة، ونحن السبيل، ونحن النهج القويم والصراط المستقيم.

من آمن بنا آمن بالله، ومن ردّ علينا ردّ على الله، ومن شكّ فينا شكّ في الله، ومن عرفنا عرف الله، ومن تولّى عنّا تولّى عن الله، ومن أطاعنا أطاع الله، ونحن الوسيلة إلى الله والوصلة إلى رضوان الله، ولنا العصمة والخلافة والهداية، وفينا النبوّة والولاية، ونحن معدن الحكمة وباب الرحمة وشجرة العصمة، ونحن كلمة التقوى والمثل الأعلى والحجّة العظمى والعروة الوثقى التي من تمسّك بها نجا[٤].

---

١. «ألف»: «التمييز» بدل «التنزيل».

٢. «ألف»: سادة.

٣. «ألف»: ـ والحماة.

٤. أورده العلّامة المجلسي في بحار الأنوار، ج ٢٥، ص ٢٢ ـ ٢٣ نقلاً عن رياض الجنان لفضل الله بن محمود الفارسي، شقيق الشيخ الحافظ رجب البرسي.

وذكر في تفسير قوله تعالى: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾[١] قال الصادق عليه السلام: نحن أسماء الله التي لا يقبل الله من العباد عملاً إلّا بها وبمعرفتها، والله تعالى خلقنا فأحسن صورنا، وجعلنا حجّة على عباده، ولسانه الناطق في خلقه، ويده المبسوطة بالرحمة، ووجهه الذي يؤتى [منه]، وبابه الذي يدلّ عليه، ونحن خُزّانه في سماواته وأرضه، وبنا أثمرت الأشجار وأورقت، وجرت الأنهار وأغدقت، وبنا ينزل الغيث من السماء، وبنا يمسك الله الأرض أن تميد بأهلها، وبنا ينبت عشب الأرض، وبنا يرزق العباد، وبنا تفجر العيون، وبعبادتنا عبد الله، ولولانا ما عبد الله، ونحن الأدلّاء على الله[٢].

وروى ابن عبّاس، قال: قال النبيّ صلى الله عليه وآله: والذي بعثني بالحقّ بشيراً ونذيراً، ما استقرّ لكم الكرسي، ولا دار الفلك، ولا قامت السماوات، إلّا بأن كتب الله عليها: «لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، عليّ أمير المؤمنين وليّ الله[٣]». وإنّ الله لمّا عرج بي إلى السماء واختصّني بلطيف ندائه، قال: يا محمّد. قلت: لبّيك وسعديك. فقال: أنا المحمود وأنت محمّد، شققتُ اسمك من اسمي، وفضّلتك على جميع بريّتي، فانصب أخاك عليّاً عَلماً لعبادي، يهديهم إلى ديني.

يا محمّد، إنّي قد جعلت عليّاً أمير المؤمنين، فمن تأمّر عليه لعنته، ومن خالفه عذّبته، ومن أطاعه قرّبته، ومن تقدّم عليه أخزيته، ومن عصاه أمحقته، فهو سيّد الوصيّين وحجّتي على الخلق أجمعين[٤].

وفي الكتاب المذكور: روي عن ابن عبّاس، عن النبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال: [عليّ منّي بمنزلة رأسي من بدني، و][٥] عليّ منّي كعيني من جسدي، عليّ منّي كجلدي، عليّ منّي كلحمي، عليّ منّي كعظمي، عليّ منّي كدمي في عروقي، عليّ أخي ووصيّي في أهلي وخليفتي على[٦] أُمّتي،

---

١. سورة الأعراف، الآية ١٨٠.
٢. المحتضر للحسن بن سليمان الحلّي، ص ١٢٩.
٣. «ألف»: ـ ولي الله.
٤. مئة منقبة، ص ٤٩؛ اليقين لابن طاووس، ص ٢٣٩؛ تأويل الآيات الظاهرة، ج ١، ص ١٨٦.
٥. ساقطة من «ألف».
٦. «ألف»: «في» بدل «على».

[عليّ] في الدنيا إذا متُّ عوض منّي في أُمّتي[١].

وروى حذيفة بن اليمان، قال: قام النبيّ ﷺ فقبّل بين عيني عليّ بن أبي طالب ﷺ وقال: يا أبا الحسن، أنت عضو من أعضائي تزول حيث زلت، وإنّ لك في الجنّة درجة وهي الوسيلة، فطوبى لك ولشيعتك من بعدك[٢].

انظروا يا أُولي العقول، إذا كان نبيّنا ﷺ أشرف وأفضل[٣] من جميع الأنبياء، وعليّ كرأسه من بدنه، وعينه من رأسه، وكلحمه منه، وكعظمه منه، وكدمه في عروق بدنه، فكيف لا يكون عليّ أفضل من الأنبياء؟ ولا شكّ أنّ هذا هو[٤] الفضل العظيم والرجحان المبين لأمير المؤمنين.

وروى الشيخ الجليل أبو جعفر في مناقبه بإسناده عن رجاله مرفوعاً إلى المفضّل بن عمر، قال: دخلت على الصادق ﷺ ذات يوم، فقال لي: يا مفضّل، هل تعرف محمّداً وعليّاً وفاطمة والحسن والحسين كُنه معرفتهم؟ فقلت: يا سيّدي، وما كُنه معرفتهم؟ فقال: يا مفضّل، من عرفهم كُنه معرفتهم كان مؤمناً في السنام الأعلى.

قلت: عرّفْني[٥] ذلك يا سيّدي. قال: يا مفضّل، اعلم أنّهم علموا ما خلق الله ﷻ وذرأه وبرأه، وأنّهم كلمة التقوى وخُزّناء السماوات والأرضين والجبال والرمال والبحار، وعرفوا كم نجم في السماء وفلك وملك ووزن الجبال وكيل ماء البحار وأنهارها وعيونها، وما تسقط من ورقة إلّا علموها، ولا حبّة في ظلمات الأرض، ولا رطب ولا يابس إلّا في كتاب مبين، وهو [في] علمهم وقد علموا ذلك.

قلت: يا سيّدي، قد علمت وأقررت به وآمنت. قال: نعم يا مفضّل، نعم[٦] يا مكرّم، نعم

---

١. مئة منقبة، ص ١٤٠.
٢. مئة منقبة، ص ٨٦؛ شرح الأخبار، ج ٢، ص ٤٧٣.
٣. «ب»: نبيّنا محمّد ﷺ أفضل وأشرف.
٤. «ألف»: ـ هو.
٥. «ألف»: وعرّفني.
٦. «ألف»: ـ نعم.

يا محبور[١]، نعم يا طيّب، طبتَ وطابت لك الجنّة ولكلّ مؤمن [بها][٢].

هذا آخر ما أوردتُه من فضائل عليّ بن أبي طالب عليه السلام، والحمد لله ربّ العالمين، والسلام على من اتّبع الهدى.

اللهمّ ثبّتني على دين محمّد وولاية عليّ وعترته الطاهرين، صلوات الله عليهم أجمعين، آمين[٣].

١. «ب»: يا محبوب.

٢. تأويل الآيات الظاهرة، ج ٢، ص ٤٨٨.

٣. نهاية «ب»: «هذا آخر ما أوردتُه [من فضائل] مولانا ومقتدانا أمير المؤمنين وإمام المتّقين عليّ بن أبي طالب عليه السلام. تمّ الكتاب بتاريخ ١٤ شهر ذي القعدة، سنة ١٠٦٩». وجاء بعدها اسم ناسخها، وهو نظرخان الجيلاني.

فهرس مصادر التحقيق

١. القرآن الكريم.

٢. الاحتجاج على أهل اللجاج؛ لأبي منصور أحمد بن عليّ بن أبي طالب الطبرسي (م ٦٢٠ق). تحقيق و نشر: مؤسّسة الجواد، بيروت.

٣. إحياء الدائر من القرن العاشر؛ للشيخ آقا بزرگ الطهراني (م ١٣٨٩ق)، مطبعة نشر كلية طهران، طهران، ١٣٦٦ ش.

٤. أعيان الشيعة؛ محسن الأمين العاملي، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٣ق.

٥. الأربعون حديثاً، منتجب الدين الرازي. (م ٥٨٥ق)، مدرسة الامام المهدي عليه السلام، ١٤٠٨ق.

٦. اعجاز القرآن، لأبي بكر محمد بن طيب الباقلاني (م ٤٠٣ق)، دارالجيل، بيروت، ١٤٢٦ق.

٧. الأمالي للصدوق؛ لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق)، مكتبة الإسلاميّة، طهران، الطبعة الرابعة ١٣٦٢ ش.

٨. الأمالي للطوسي؛ لأبي جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (م ٤٦٠ق)، تحقيق: مؤسسة دار الثقافة، قم، الطبعة الأولى ١٤١٤ق.

٩. الأمالي للمفيد؛ لأبي عبدالله محمّد بن محمّد بن النعمان العكبريّ البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (م ٤١٣ق)، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، الطبعة الثانية ١٤٠٤ هـ

١٠. أمل الآمل؛ محمد بن حسن الحر العاملي (م ١١٠٤ق)، دارالكتاب الاسلامي، ١٣٦٢ ش.

١١. الأنوار النعمانية؛ لنعمة الله الموسوي الجزايري (م ١١١٢ق)، الاعلمي، بيروت، ١٤٠١ق.

١٢. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ للعلّامة محمّد باقر بن محمّد تقيّ المجلسي (م ١١١٠ق)، مؤسّسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٤ق.

۱۳. بشارة المصطفى لشيعة المرتضى؛ لأبي جعفر محمّد بن محمّد بن عليّ الطبري (م ۵۵۳ق)، المطبعة الحيدريّة، النجف الأشرف، الطبعة الثانية ۱۳۸۳ق.

۱۴. بصائر الدرجات في فضائل آل محمّد ﷺ؛ لأبي جعفر محمّد بن الحسن بن فروخ الصفّار القمّي (القرن الثالث)، تحقيق: محسن كوچه باغي، الطبعة الثانية ۱۴۰۴ق.

۱۵. تاريخ بغداد؛ لأحمد بن على الخطيب البغدادى (م ۴۶۳ق)، المكتبة السلفيّة، مدينة.

۱۶. تاريخ الطبرى؛ لابي جعفر محمد بن جرير الطبري (م ۳۱۰ق)، نشر دار سويدان، بيروت.

۱۷. تاريخ مدينة دمشق؛ لأبي القاسم عليّ بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساكر الدمشقي (م ۵۷۱ق)، تحقيق: عليّ الشيري، منشورات دارالفكر، بيروت، الطبعة الأولى ۱۴۱۵ق.

۱۸. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة؛ للسيّد شرف الدين عليّ الحسينيّ الإسترآبادي (م ۹۴۰ق)، تحقيق و نشر: مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم، الطبعة الأولى ۱۴۰۹ق.

۱۹. تفسير فرات الكوفي؛ لأبي القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (م ۳۵۲ق)، تحقيق: محمّد الكاظم، المطبعة التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، إيران، الطبعة الأولى ۱۴۱۰ق.

۲۰. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام؛ تحقيق ونشر: مدرسة الإمام المهدي، قم، الطبعة الأولى ۱۴۰۹ق.

۲۱. تنزيه الانبياء؛ لعلي بن حسين الموسوى الشريف مرتضى (م ۴۳۶ق)، مكتبة البصيرتي، قم.

۲۲. تهذيب التهذيب؛ لجمال الدين ابن الحجاج المزي (م ۷۴۲ق)، دار المأمون، دمشق، ۱۴۱۳ق.

۲۳. الحقائق الراهنة فى المأة الثامنة؛ للشيخ آقا بزرگ الطهرانى (م ۱۳۸۹ق)، دار الكتاب العربي، بيروت، ۱۹۷۵ق.

۲۴. حلية الابرار؛ للسيد هاشم البحراني (م ۱۱۰۷ق)، دار الكتب، قم، ۱۳۵۶ق.

٢٥. حلية الاولياء؛ لابو نعيم أحمد بن عبدالله الاصفهاني (م ٤٣٠ق)، دار الكتاب العربي، بيروت.

٢٦. خصائص الوحي المبين؛ ليحيىٰ بن الحسين الحلي، ابن بطريق (م ٦٠٠ق)، وزارة الارشاد، تهران.

٢٧. الخصال؛ لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق)، تحقيق: عليّ أكبر الغفّاري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم، الطبعة الثانية ١٤٠٣ق.

٢٨. الذريعة الى تصانيف الشيعة؛ للآقا بزرگ الطهراني (م ١٣٨٩ق)، دار الاضواء، بيروت، ١٤٠٣ق.

٢٩. ذخائر العقبى؛ لأحمد بن عبدالله المكي الطبري (م ٦٩٤ق)، مكتبة التابعين، قاهره، ١٤١٥ق.

٣٠. ذكر أخبار اصفهان؛ لأبي نعيم أحمد بن عبدالله الاصفهاني (م ٤٣٠ق)، دار الكتب، بيروت، ١٤١٠ق.

٣١. روضات الجنّات في أحوال العلماء والسادات؛ للسيّد محمّد باقر الموسويّ الخوانساري. مكتبة إسماعيليان، قم.

٣٢. روضة الواعظين و بصيرة المتّعظين؛ لمحمّد بن الحسن بن عليّ بن أحمد بن عليّ الفتّال النيسابوري (م ٥٠٨ق)، منشورات الشريف الرضي، قم.

٣٣. الروضة في المعجزات؛ المؤلّف مجهول من القرن السادس، ايران، ١٣٠١ش.

٣٤. رياض العلماء و حياض الفضلاء؛ لعبدالله بن عيسى الافندى (ح ١١٣٠ق)، مكتبة آية الله المرعشي، قم، ١٣٦٠ش.

٣٥. سنن ابن ماجة؛ لأبي عبدالله محمّد بن يزيد بن ماجة القزويني (م ٢٧٥ق)، تحقيق: محمّد فؤاد عبد الباقي، منشورات دار الفكر، بيروت.

٣٦. سنن الترمذي (الجامع الصحيح)؛ لأبي عيسى محمّد بن عيسى بن سورة الترمذي (م ٢٩٧ق)، تحقيق: عبد الوهّاب عبد اللطيف، منشورات دار الفكر، بيروت ١٤٠٣ق.

۳۷. سيرة النبوية، لابن هشام الحميرى (م ۲۱۸ق)، مكتبة المزي، قاهره، الطبعة الثانية ۱۹۸۳م.

۳۸. شرح الاخبار، للقاضي النعمان ابي حنيفة المغربي (م ۳۶۳ق)، مؤسسة النشر الاسلامى، قم.

۳۹. شرح نهج البلاغة، لعزّ الدين عبد الحميد بن محمّد بن أبي الحديد المعتزلي المعروف بابن أبي الحديد (م ۶۵۶ق)، تحقيق: محمّد أبوالفضل إبراهيم، دار إحياء الكتب العربيّة، بيروت.

۴۰. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت عليهم السلام، لأبي القاسم عبيد اللّه بن عبد اللّه بن أحمد القرشي المعروف بابن حذّاء (م ۴۵۸ق)، تحقيق: محمّد باقر المحمودي، مؤسّسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، إيران، الطبعة الأولى ۱۴۱۱ق.

۴۱. الطليعة من شعراء الشيعة، للشيخ محمد السماوي (م ۱۳۷۰ق)، بيروت، دارالمؤرّخ العربي.

۴۲. الطرائف، للسيد رضى الدين على بن موسى بن طاوس الحلي (م ۶۶۴ق)، دارالبلاغ، بيروت، ۱۴۱۹ق.

۴۳. الصراط المستقيم إلى مستحقّي التقديم، لأبي محمّد عليّ بن يونس النباطي البياضي (م ۸۷۷ق)، تحقيق و نشر: مطبعة الحيدريّة، النجف الأشرف، الطبعة الأولى ۱۳۸۴ق.

۴۴. عبقات الانوار، للسيد حامد حسين الكهنوي (م ۱۳۰۶ق)، الاختيار منه: السيد على الميلانى، مكتبة مجمع البحوث، بيروت، ۱۴۱۵ق.

۴۵. علل الشرائع، لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (م ۳۸۱ق)، مكتبة الداوري، قم.

۴۶. العمدة (عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار)، ليحيى بن حسن بن الحسين الأسدي الحلّي المعروف بابن بطريق (م ۶۰۰ق)، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم، ۱۴۰۷ق.

٤٧. عيون أخبار الرضا؛ لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق)، تحقيق: السيّد مهدي الحسيني اللاجوردي، منشورات جهان، قم ١٣٧٨ق.

٤٨. الغدير في الكتاب و السنّة و الأدب؛ للشيخ عبد الحسين أحمد الأميني (م ١٣٩٢ق)، دار الكتاب العربي، بيروت ١٣٧٩ق.

٤٩. الغيبة؛ ، لأبي جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (م ٤٦٠ق)، مكتبة بصيرتي، قم، ١٣٨٥ق.

٥٠. فرائد السمطين؛ لابراهيم بن محمد الجويني الخراساني (م ٧٣٠)، مكتبة المحمودي، بيروت، الطبعة الثانية ١٤٠٠ق.

٥١. فرحة الغري؛ لعبدالكريم بن احمد بن طاوس الحلي (م ٦٩٣ق)، المطبعة الحيدرية، نجف.

٥٢. فهرست كتابخانهٔ سپهسالار؛ لضياء الدين حدائق ابن يوسف الشيرازى و محمد تقى دانش پژوه و على نقى منزوى، منشورات البارلمان، طهران، ٥ جلد، ١٣١٣ـ١٣٤٦ ش.

٥٣. فهرست كتب قلمى آصفيه؛ للمولوي تصديق حسين الكنتورى، مطبعة سر كار العالي، حيدر آباد، ١٣١٧ق.

٥٤. فهرستگان نسخه‌هاى خطى حديث و علوم حديث شيعه؛ لعلي صدرايى الخويى، دار الحديث، قم، المطبوعة منها سبعة مجلدات، ١٣٨١ ـ ١٣٨٤ ش.

٥٥. فهرست نسخه‌هاى اهدايى مشكوة به دانشگاه؛ لمحمّد تقى دانش پژوه و على نقى منزوى، منشورات البارلمان، طهران، سبعة مجلدات، ١٣٣٢ـ١٣٣٨ ش.

٥٦. فهرست نسخه‌هاى خطى كتابخانهٔ الهيات و معارف اسلامى مشهد؛ لمحمود الفاضل، جامعة الفردوسي، مشهد، ١٣٧٦ ش.

٥٧. فهرست نسخه‌هاى خطى كتابخانهٔ مرعشى؛ للسيد أحمد الحسيني، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، ١٣٥٤ـ١٣٨٣ ش.

٥٨. قرب الإسناد؛ لأبي العبّاس عبدالله بن جعفر الحميري (القرن الثالث)، تحقيق: مؤسسة آل البيت(ع)، الطبعة الأولى ١٤١٣ ق.

٥٩. الكافي؛ لأبي جعفر ثقة الإسلام محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (م ٣٢٩هـ)، تحقيق: عليّ أكبر الغفّاري، دار الكتب الإسلاميّة، طهران، الطبعة الرابعة ١٣٦٥ ش.

٦٠. كامل الزيارات؛ لأبي القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه القمّي (م ٣٦٨ق)، تحقيق: نشر الفقاهة، الطبعة الأولى ١٤١٧ق.

٦١. كتاب السنة، لابن ابى عاصم (م ٢٧٨ق)، المكتب الاسلامي، بيروت، ١٤١٣ق.

٦٢. كشف الحجب و الأستار؛ للمولوي أعجاز حسين كنتوري (م ١٢٨٦ق)، ، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، ١٤٠٩ق.

٦٣. كشف الغمّة في معرفة الائمّة عليهم السلام؛ لأبي الحسن عليّ بن عيسى بن أبي الفتح الإربلي (م ٦٨٧ق)، تصحيح: السيّد هاشم الرسوليّ المحلاّتي، منشورات مكتبة بني هاشمي، تبريز ١٣٨١ق.

٦٤. كفاية الطالب؛ لمحمد بن يوسف الگنجي (٦٥٨ق)، نجف، ١٣٥٦ق.

٦٥. كشف اليقين في فضائل أميرالمؤمنين عليه السلام؛ لحسن بن يوسف بن عليّ بن المطهّر الحلّي المعروف بالعلاّمة الحلّي (م ٧٢٦ق)، تحقيق: حسين الدرقاهي، المطبعة التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، إيران، الطبعة الأولى ١٤١١ق.

٦٦. كمال الدين و تمام النعمة؛ لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق)، تحقيق: عليّ أكبر الغفّاري، مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٥ق.

٦٧. الكواكب الدرية؛ للامير صلاح بن ابراهيم الحسني، مكتبة عروج انديشه، مشهد الرضوي، ١٤٢٣ق.

٦٨. مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمّة من ولده عليهم السلام من طريق العامّة (فضائل ابن شاذان)؛ لأبي الحسن محمّد بن أحمد بن عليّ القمّي المعروف بابن شاذان (القرن الرابع)،تحقيق و نشر: مؤسّسة الإمام المهدي (عج)، قم، الطبعة الأولى ١٤٠٧ق.

٦٩. المحتضر؛ للحسن بن سليمان الحلي (القرن التاسع)، مطبعة الحيدرية، نجف، ١٤٢٤ق.

٧٠. مدينة المعاجز؛ للسيد هاشم البحراني (١١٠٧ق)، مكتبة المحمودي، تهران.

٧١. المزار الكبير؛ لابن المشهدي (م ٥٧٤ق)، منشورات القيوم، قم، ١٤١٩ق.

٧٢. المستدرك، حاكم نيشابوري (م ٤٠٥ق)، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤١١ق.
٧٣. المسترشد؛ لمحمد بن الجرير الطبري (القرن الخامس)، تهران، مطبعة كوشانپور.
٧٤. المسند لأحمد بن حنبل؛ لأحمد بن محمّد بن حنبل الشيباني (م ٢٤١ق)، منشورات دار صادر، بيروت.
٧٥. مسند أبي يعلى موصلي؛ للأحمد بن يعلى الموصي (م ٣٠٧ق)، دارالقبلة، جده، ١٤٠٨ق.
٧٦. مشارق أنوار اليقين؛ للحافظ رجب البرسي (القرن الثامن)، مكتبة الاعلمي، بيروت، ١٣٨٥ق.
٧٧. مطالب السؤول؛ للمحمد بن طلحة الشافعي (م ٦٥٢ق)، بيروت، ١٩٩٩م.
٧٨. المصنّف؛ للابن ابى شيبة عبدالله بن محمد الكوفي (م ٢٣٥ق)، مطبعة دار الفكر، بيروت.
٧٩. مصفى المقال؛ للآقا بزرگ الطهراني (م ١٣٨٩ق)، تهران، ١٣٣٧ش.
٨٠. معاني الأخبار؛ لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ق)، تحقيق: عليّ أكبر الغفّاري، مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم، الطبعة الأولى ١٣٦١ق ش.
٨١. معجم الكبير؛ لسليمان بن أحمد الطبراني (القرن الرابع)، دارالكتب، بيروت، ١٤٢٨ق.
٨٢. معجم المؤلفين؛ لعمر رضا الكحالة، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤١٤ق.
٨٣. المقصد الراغب الطالب في فضائل علي ابن ابى طالب عليه السلام؛ للحسين بن محمد بن حسن القمي، تحقيق: شيخ عبدالله الغفراني، مشهد الرضوي.
٨٤. مقتضب الأثر في النصّ على الأئمة الاثنى عشر؛ لأحمد بن محمد بن العياش الجوهرى، قم، مكتبة الطباطبايى.
٨٥. مناقب امير المؤمنين عليه السلام؛ لمحمد بن سليمان الكوفى (القرن و الثالث)، مكتبة إحياء الثقافة الاسلامية، ١٤١٢ق.
٨٦. مناقب آل أبي طالب (المناقب لابن شهر آشوب)؛ لأبي جعفر رشيد الدين محمّد بن عليّ بن شهر آشوب المازندراني (م ٥٨٨ق)، تحقيق: السيّد هاشم الرسوليّ المحلاّتي، منشورات العلاّمة، قم.

۸۷. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام؛ لعلي بن محمد الجلايي المغازلي (م ۴۸۳ق)، دارالاضواء، بيروت، ۱۴۱۲ق.

۸۸. ميراث حديث شيعه؛ باهتمام مهدي‌المهريزي و علی الصدرايي الخويي، منشورات دارالحديث، قم ۱۳۷۷ـ ۱۳۸۷ش، طبع منه الى الان سبعة عشر مجلدات.

۸۹. ميزان الاعتدال؛ لأبي عبدالله محمد بن أحمد الذهبي (م ۷۴۸ق)، دار الفكر، بيروت، ۱۳۸۲ق.

۹۰. نهج الايمان؛ لعلی بن يوسف المعروف بابن الجبر (القرن السابع)، مجمتع امام هادي علیه السلام، ۱۳۷۶ش.

۹۱. الهداية الكبرى؛ للحسين بن حمدان الخصيبى (م ۳۵۸ق)، بيروت، ۱۴۱۱ق.

۹۲. اليقين؛ للسيد رضى الدين علی بن موسى بن طاوس الحلي (م ۶۶۴ق)، مطبعة الحيدرية، نجف، ۱۳۶۹ق.